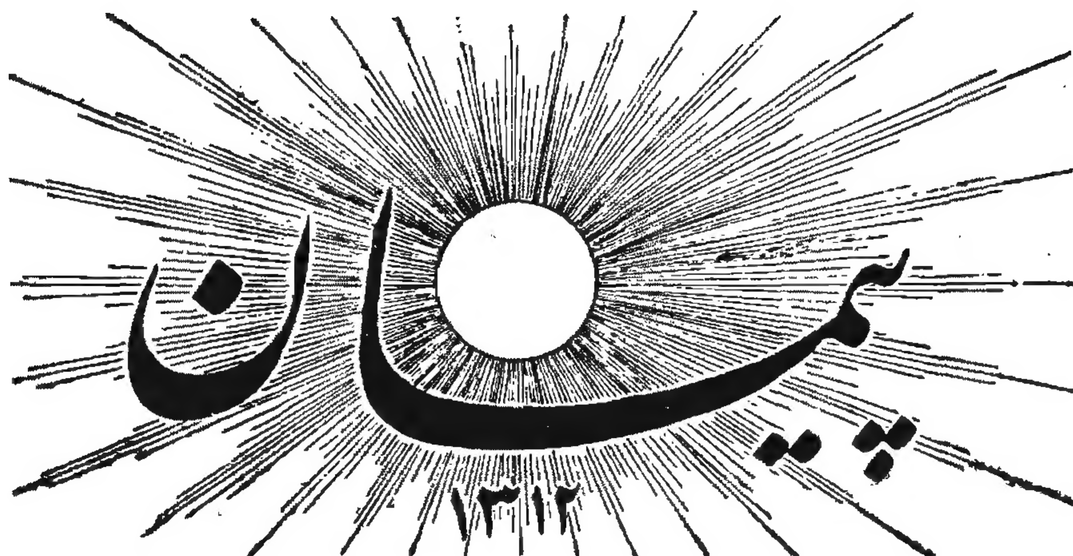


پیمان سال سوم

شماره هشتم

خدا باماست



شماره هشتم — شهریور ماه ۱۳۱۵ — سال سوم

دارنده

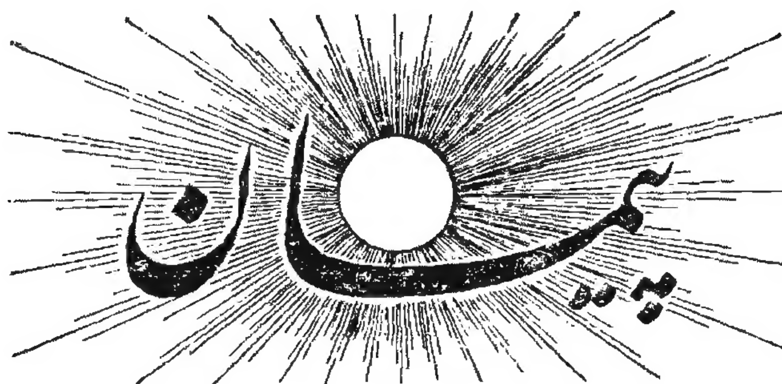
کسروی تبریزی

جای اداره: خیابان شاهپور کوچه قاپوچی باشی

شرکت (مطبعهٔ طاوع) طهران

فهرست آنچه چاپ شده

خدا با ماست



سال سوم　　شهریورماه ۱۳۱۵　　شماره هشتم

گفته های سودمند

من از جوانانی که بسخنان پیرانه پردازند بیزارم .

اینان در پیری تهی‌مغز خواهندبود .

***

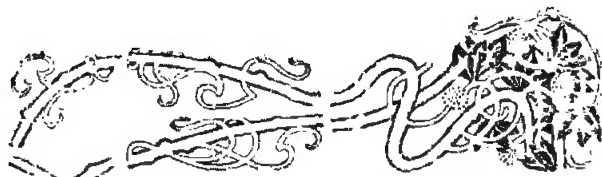
کسیکه بهرسخنی گوش داده در مغز خود جایدهد مغز او انبانی بیش نخواهد بود .

***

هوشی که باخرد توام نباشد مایه تباهیست

***

جهان سخت سرگردانست وتوده هایی راه بدر خواهند برد که خدارا پشتیبان و خرد را رهنمای خود گردانند .



گفتار با کردار توأم باید بود

گفتاری که در شماره ششم بعنوان « پیمان‌ورستگاری »
درپاسخ پرسشی عنوان نمودیم پرسنده آن آقای طباطبایی
واعظ قمی بودند و آن گفتار ناانجام است که بازمانده‌اش
را درشماره های آینده خواهیم نگاشت‌ولی آقای طباطبایی
نگارشی فرستاده که خودان گفتار سودمندی می باشد
و اینست آن را دراینجا می‌آوریم . می نگارند :

مرام من در زندگانی خدمت باجتماع‌است ودر
نظرم مسلمان و یهود و نصاری فرقی نمیکنند و برحسب
تشخیص که ازروی تواریخ و کتب آسمانی داده‌ام مردان
بزرگ هم چنین بوده اند منتها خدمت به اجتماع در کیفیت مختلف‌است
بجاهل علم دادن و بفقیر مال دادن و ستمدیده را کمك کردن بقدر
توانایی است و دعوت من دراین زمینه دعوت بعمل است .

دران کاغذی که چندی‌قبل باداره پیمان‌دادم بطور اجمال باین
مرام اشاره کردم لیکن در این شماره اخیر پیمان (شماره شش)
جوابی که‌آقای کسروی بپرسش‌من داده‌بودند معلوم شد که‌از مقصود
ومرام من آگاهی کامل پیدا نکرده اند و بدین جهت در این کاغذ
توضیح میدهم .

تصدیق میکنم که بیدار کردن بشر ودور کردن آنان از وهم و

پندار بزرك ترين وظيفهٔ دينی است (اذا ظهر البدع فللعالم ان يظهر علمه)
ولی بايد نظر انسان وسيع تر از اين باشد مردان بزرك عالم مخصوصاً
پيغمبر اسلام از اول بعثت خود درعين اينكه نبرد باموهومات وخرافات
ملل مختلفه از روی شفقت ومهربانی می كرد (بت پرست وماه پرست
و يهود و نصاری) از دستگيری بيچارگان و عيادت مريض هـا و
رسيدن بداد ستمديدگان آنی غـافل نبود برای انكه از روی اين
آثار برساند كه ای مردم بدانيد من خير خواه و غم خوار بشرم و
غم خواری را باين آثار بشناسيد وبدين وسيله توجهات قلبی مردم را
بخود جلب ميفرمود تاانكه در موضوع معارف مطالب برهانی اوراهم
بپذيرند و بدانند كه اين رشته از معارف است كه بشر را وادار بعمل
می كند و سعادت اجتماعی و انفرادی بشر را تامين خواهد كرد
وباوجود همه آن زحمات می‌دانيد كه تاثير آن در عالم چقدربود .
سورهٔ هود ولايزالون مختلفين الا من رحم ربك الخ

بزرگترين نكوهش من دربارهٔ فلسفه وفيلسوف بهمين جهت
است كه انچه از انها ديده وشنيده‌ام حرف است وكاملا انهارا سرگرم
يك سلسله ازخيالات می بينم كه بهيچ وجه نمی توانند خدمتی بسعادت
خود واجتماع بنمايند .

جان گرگان وسگان ازهم جداست — متحد جان های شيران خداست

بحكم لا فرق بين احد من رسله هركس كه راه راست را پيدا كرد
دربين راه رفقای خود را ملاقات می كند لازم نيست انسان تمام طرق
غير مستقيم را رفته باشد يا انكه نرفته حكم نكند كه اينها همه باطل اند
مدتها است كه موضوع مخالفت بـا فلسفه در دماغ من جای گير بود و

رفقای من میدانند که شاید متجاوز از پنج سال است درمجامع عمومی وخصوصی نکوهش میکردم وبعضی حمل می کردند براینکه من‌اهل ذوق نبوده و باصطلاح مقدس خشکم ولی پس از ملاحظهٔ نگارشات شما در پیمان یکی از رفقای خودرا درپیمودن راه راست پیدا کردم و مانند کسی که‌در بیابان تنها است وبرخورد بیك رفیقی آگاهمیکند خوشحال و فوق‌العاده خورسند شدم

بلی انچه من دراین مدت از جنك ونبرد با اینها بدست آوردم برای تنبه و تذکر شما یاد می کنم فلسفه اصطلاحی منقسم می شود بقسمت اولیه بالهیات و طبیعیات و الهیات هم بمعنی الاخص و معنی‌الاعم انچه در طبیعیات مورد بحث واقع شده گرچه خالی از موهومات‌نیست ولی پارهٔ مباحث اوهم خالی از فایده نمی‌باشد مثلا درفهم حقیقت جسم وترکیب‌اوعقائد فلاسفه مختلف است وعقیدهٔ که امروز علمای فیزیك در موضوع جسم دارند بیرون از یکی از انها نیست یادر مبحث نفس وقوای ظاهره وباطنه که انسان چگونه می‌بیند یامی‌شنود یالمس میکند و غیرذلك وانچه‌امروز علمای غرب دراین موضوع می گویند موافق یکی از عقائد فلاسفه است .

وانچه درالهیات بمعنی الاعم گفته‌میشود درمقام بیان اصطلاحاتی بیش نیست و کمتر مباحث علمی علاوه برانچه ذکر شد دراین قسمت دیده میشود مانند مبحث اعاده معدوم که آیا محال یاممکن است والا بیشتر مباحث او بیان اصطلاحات آنان است از قبیل معنی جعل و اقسام ان از سیط ومرکب یامعنی حدوث و قدم و اقسام حدوث یا مباحث علت ومعلول یاجواهر واعراض که وجوداین معانی‌مسلم منتها تعبیراز انها باین الفاظ میشود .

بلی انچه مـایهٔ رسوائی فلسفه است قسمت الهیات بمعنی الاخص است که بحث از واجب و صفات او میشود و سر مطلب هم آنست که پایه هائی را که درآن دوقسمت دیگر بالابرده‌اند دراینجا سقف میزنند و انچه در بارهٔ سایر موجودات تصویر کرده در بـارهٔ واجب هم اجرا می کنند .

مثلا در مبحث علت ومعلول ثابت می کنند پس از بیان معنی علت و معلول که‌علت واحد دارای معلول واحد است که الواحد لایصدر عنه الاالواحد پس‌از مسلم شدن این‌موضوع می گویند آیا آفریدگار را علت وجود موجودات می دانید یانه و در صورتی که علت دانستید می‌بایست احکام علت و معلول در انجـا باشد برای اینکه خداوند من جمیع‌الجهات یگانه است وترکیب و کثرت ندارد معلول او هم واحد و بحکم قاعدهٔ فوق‌الذکر ناچاربایدقائل بوجود علل شد وبالاخره افسانه عقول عشره ومثل افلاطون و انوار سپهبدیه که عبارت از عقول‌طولی وعرضی است پیدا میشود .

ولی انچه من در مقام جواب انها گفته‌ام آنست که‌یکی از ائمه اعلام می گوید (کلما میز تموه باوهامکم فی‌ادق معانیکم فهو مخلوق لکم مصنوع مثلکم مردود الیکم) گرچه می گویند که این گونه از کلمات یالاتفکروا فی‌الله وما قدروالله‌حق‌قدره ناظر بفهم کنه وحقیقت است اما معاملهٔ این دسته با آفریدگار همان معاملهٔ ایست که باسایر موجودات‌می کنند بگویند ببینم چه‌فرق است میانه یك‌درخت وخداوند که انچه ازاو می فهمند از خداهم می فهمند و انچه نمی فهمند و قابل فهم نیست کنه‌وجود انها است که درهیچ یك از آنها قابل فهم نیست

و خطائی که کرده اند از همین مقام است که واجب را هم مصداقی قرار داده و انچه در حق سایر موجودات پنداشته اند در انجا هم چنان کرده اند غافل از اینکه بر فرض اینکه در عالم علت و معلول باشد و روابط انها هم همین طور است که گفته اند از کجا که سنخ علیت حق ماورای این ها نیست که برای استوار کردن این قاعده محتاج شویم بتشکیلات وافسانهٔ عقول عشره وافلاك تسعه ومثل افلاطونیه که میدان‌را دراین مقام‌برای عرفا باز کرده که‌درپندارخود عوالمی فرض کنند از لاهوت و جبروت و ملکوت وناسوت واخبار اسلامی را هم مورد استشهاد قرار داده اول ما خلق‌الله العقل یا اول ماخلق‌الله روحی وتطبیق کنند بقول پیغمبر اسلام که‌یادرست یانادرست که بقول علامه مجلسی گوید اول ماخلق‌الله العقل دروغ است یا کنت کنزا مخفیا که اشاره بمقام هویت ذات است و سایر گفته‌های آنان کههر کس‌مجلی ابن ابی الجمهور احسائی وفصوص محی‌الدین اعرابی را بیند خواهد دانست که اینها چه خیالاتی کرده اند وبدون ابراز هیچ دلیلی گفته اند انچه گفته اند و کناه انهارا نیز باید بگردن‌فلاسفه انداخت و لیحملن اثقالا و اثقالا مع‌اثقالهم آنها دروغ گفتند و اینها دروغ پرداز شدند واز طرفی هم ملاحظه می کنید در هر مجلس و محفل دم از برهان می‌زنند وعلم را منحصر بخود می پندارند و بنام ارسطو و شیخ‌الرئیس و افلاطون وملا صدرا می بالند .

خلاصه انکه من در سهم خودم از بیدار کردن مردمی که چندین سال عمر گران مایهٔ خودرا دراین راه‌صرف کرده اندعاجزم و ممکن نیست که این درخت های کهن تصدیق کنند که بی بار و

درحقیقت یك مجسمه خرافی و موهومند و بقول یکی از اساتید این فن پس از مذاکرهٔ زیاد در رد فلسفه وعدم استفاده ان بحال بشر که میگفت آخر من بیست وپنج سال زحمت کشیده ام وحرفهٔ من این است ومزیت من بالای همین موضوع است چگونه بتوده بفهمانم که اینهائیکه من دارم همه خیال است « و جحدوابها و استیقنتها انفسهم » مرحلهٔ انصاف و وجدان که انسانی بتواند حق را بفهمد و تصدیق کند و بگوید یك مرحلهٔ بزرگی است باانکه حب‌ذات وخودخواهی گاهی باندازهٔ است که راستی نمی گذارد مطلب فهمیده شود « سواء علیهم اانذرتهم امله تنذرهم لایؤمنون » کوشش نسبت باینها بی اثر است و استفادهٔ عملی ندارد مگر اینکه بقول عوام حجت بر انها تمام شود واما انهائی که تادرجهٔ وارد شده‌اند ومجملا بمطالب آن برخورد کرده اند اگر چنگال من بانها بند شود بکلی منصر فشان می کنم درچندی قبل در مجلسی عدهٔ بودند که در حضور استادانان که شرح تجرید مذاکره میکردند کاری کردم که‌باتفاق بمعلم خود گفتند تمنامیکنیم فردا تشریف نیاورید وان شخص معلم فوق العاده از من کدورت پیدا کرد وپس از چند روز که باز باو ملاقات کردم واز من گله کرد باو گفتم که خدای من شاهد است غرضی باحکیم و فیلسوف ندارم و برای نفع تو ودیگران می گویم انچه می گویم برای اینکه آدمی بیکار ودرنتیجه تنگدست وبیچاره ود باو گفتم تورا بخدا قسم‌است که‌اگر امروز صد افلاطون و ارسطو وشیخ الرئیس که اسامی اینها دهن را پرمی کنند و درنظر شما مردمانی بزرك هستند اگر امروز بودند بدرد گرسنگی وبیچاره گی‌تو می‌رسیدند که برای تو فکر کار کنند

یا دلخوش بیك رشته خیال بافی‌انها بودی واسم آنهارا علم میگذاردی؟
تصدیق کرد که از این جهت بدرد نمی خوردند گفتم برای آنکه
معارف انها خراب است یعنی معارف نیست و الا انها را وادار بعمل
میکرد علمی که مولد عمل نیست علم نیست موهوم است تمـام معارف
دینی مقدمهٔ عمل است برخلاف فلاسفه ودستهٔ دیگر که اصول دین را
مقصود بالذات می‌دانند بعقیدهٔ من برای عمل است یعنی خدا را باید
شناخت وپیغمبر و معاد را باید فهمید که برای سعادت خود و اجتماع
کار کرد .

ولی خدایی را که پیغمبران به‌بشر معرفی می کنند ونشانه‌های
اورا داده‌اند نه‌خدای حکیم و فیلسوف .

بلی حکیم باید مدتی حرف بزند در اطراف انکه عیادت‌مریض
یا دستـگیری ضعفا و دادرسی بیچاره گان باانکه عرض هستند چگونه
باقی خواهند بود یا انکه ملکه چیست وفرق او باحال کدام است اینها
معانی‌را بیان می کند ولی‌حصول وتحصیل آنرا بعهدهٔ دیگران‌میگذارد
ودر تمام عمر فرصتی برای عمل پیدا نخواهد کرد .

سید محمود طباطبائی واعظ قمی

***

از این گفتار پیداست مقصود آقای طباطبائی از آن پرسش نه
ایراد بر پیمان بلکه یاد آوری بوده و این یاد آوری بجاست زیـرا
آدمیان بیش از همه به نیکوکاری و دستـگیری از همدیگر نیاز دارند
تادرزندگی شیرین‌کام وخرسند باشند . بایدنتیجه دینداری بیش‌از همه
درکار پدیدار باشد . ما نیز همیشه‌این را یاد کرده ایم و همواره بر
آنیم که کسانیکه در این راه پاکدینی با ما همراهی می کنند بایـد

نکوکاری خودرا بشناسانند . گذشته از آنچه در آئین آمده در پیمان بارها این عبارت نگاشته شده : « خداشناسی اگر گام نخستین آزاندیشه است گامهای دیگرش کردار میباشد کسیکه آفریدگار راشناخت همیشه در پی خرسندی او خواهد بود و بر آفریدگان مهر ودستگیری دریغ نخواهد گفت »

ولی بایددانست در توده ای که درونها بیمار است نکوکرداری از آنان چشم نتوان داشت و ما انکار نمی توانیم کردن که توده های شرقی از قرنهای دیرین گرفتار یک رشته بیماریها بوده و از اینسوی درد های دیگری از راه اروپا رو بشرق آورده که پیش از همه باید بچارهٔ اینها کوشید . من اینك بیادآوریهایی می پردازم تا دانسته شود این کوششهای پیمان از چه راه است .

۱ ــ کیشهای گوناگون که میانه توده هاست آیا اندیشیده اید چه زیانی از آنها برمیخیزد ؟ .. مسلمان و بودایی در هندوستان چه خونهایی که از هم نریخته اند ؟! سنی وشیعه در ایران چه گزندهایی بر یکدیگر نرسانیده اند ؟ ! تاریخ ایران را بخوانید هر زمان که دشمنی رو نموده و روز سختی فرا رسیده دسته های کوچك که در این کشور باهر گونه آسایش زیست میکنند بسوی دشمن گراییده اند !

خواهند گفت : اینها در قرنهای گذشته بوده که مردم دلبستگی بی اندازه بدین و کیش داشتند و کور کورانه بدشمنی می کوشیدند . در این زمان چنان چیزی نخواهد بود . می گویم : بخطا می روید . امروز هم هر گاه بکشوری سختی رو آورد آن گزند در کار خواهد بود . آری امروز پابندی بدین کمتر گردیده ولی دسته بندی ها هنوز بحال خود باز می ماند .

چنین بیانگارید یك مسلمان با یك ترساو با یك جهود و یک هندو در بزمی گرد آیند هیچیک پابند کیش خود نگردیده باهم خورده و نوشیده وهر گونه کامگزاری رواونا روا خواهندنمود . ولی هر گز خرسندی نخواهند داد که ازعنوانهای مسلمان وترساو جهود وهندو چشم‌پوشند ودسته‌بندی را بهم زده برادرانه با همزیست نمایند . بویژه درهنگامی که دستی ازبیرون بمیان ایشان دراز باشد که بیکمان بنام همان جدایی درکیش خون یکدیگر را خواهند ریخت .

کنون کیشها بهندوانه یا خربوزه‌ای می‌ماند که مغز خود را خرده وجز یک پوست از آن نمانده‌باشدلیکن همان پوست مایه‌چندین زیان می‌باشد .

ازشرق چشم بپوشیم . در میان‌اروپاییان با همه‌رواج بیدینی‌هنوز دوتیرگی کاتولیك وپروتستان بحال‌خود پایدار است . ببینید پابندی مردم باین پندار های پوسیده تا چه اندازه است که ریشه ازمیان رفته و باز ملیونها کسان از شاخه ها آویزانند. صدها میسیونرهای اروپایی علوم طبیعی را بخوبی می‌شناسند و نزد ایشان گفته های تورىت و انجیل از بیپا ترین افسانه هاست . با اینهمه توریت‌و انجیل را زیر بغل زده اینجا و آنجا برای مردم میخوانند آیا اینها بیماری نیست ؟ ! آیا کسانی را که آلوده این دردها می باشند می‌توان بنکوکرداری بر انگیخت ؟! . . دو باره می گویم این دسته بندیها میانه یك توده پتیاره بیمناکی می باشد .

۲ ـ گروه انبوهی از مردم پاك سر گرداند و از ایشان امیـد رستگاری و نیکوکاری نتوان داشت . نه تنها جوانان و بیسوادان

بسیاری از مردان دانش اندوخته و آزموده اینحال را دارند که اگر در انجمنی بقران بر خوردند می خواندو بگفتگویی که از اسلام بشود گوش داده گردن می نهند . درانجمن دیگری از اسلام بیزاری جسته زردشتیگری می نمایند یا دم از بیدینی و خدا نا شناسی می زنند . سپس چون پایش افتاد صوفیگری از خود نشان می دهند . همچنین درهر کجا رنگ دیگری می گیرند . نه اینکه کسان دو رو و نیرنگ باز باشند یا بفریبکاری بکوشند . بلکه از سر گردانی و آلودگی بان حال می گرایند .

در جایی که دین عنوان روشنی ندارد و چندین راه بهم درآمیخته و صد پندار رویهم ریخته ناچاراست دینداران سر گردان و درمانده باشند و در هر انجمنی راه دیگری گرایند .

پیر مردی را می‌شناسم بسیار نیکوکار است وبیشتر عمر خود را بادین بسر داده . چندی پیش اورا دیدم با کسانی گفتگو داشت وچنین پیدا بود که دین را بهیچ نمی شمارد وآن را جز پندار نمیشناشد. بار دیگر همورا دیدم سخن از درویشان داشت و با چهره باز رفتن خود را « بزیارت مقبره » فلان درویش و « کسب فیوضات » که از آنجا نموده باز می گفت .

دیگری را می‌سناسم سالها دم از شیعیگری می‌زده و قصیده ها در ستایش « امامان » می‌سروده . ولی کنون از خداهم رو گردانست راه فلسفه می‌پیماید وچهره باریش جاروبی می‌آراید . با اینهمه یقین دارم اگر پایش بیفتد بآسانی می‌تواند باز شیعی گردد وازآن قصیده ها بسراید از این کسان صد هزار ها و هزار هزار هاست .

خرده گیری و پاسخ آن

ارزش سخن بچیست ؟

در شماره گذشته پیمان مقاله‌ای بقلم آقای فیضی در خصوص ادبیات منظوم نگارش یافته بود که توجهم را جلب کرد و مرا وادار نمود که مختصری در آنباره بنگارم اگرچه در وهله اول بنظر میرسد که ایرادات من بر خلاف مسلك آن نامه گرامی و دارنده آن باشد ولی حقیقت مطلب این است که من بهیچوجه‌در صدد مخالفت و انتقاد ازنظریه پیمان و طرفداران آن نمیباشم بلکه خود نیز تا حدودی موافقت خود را در باره لزوم اصلاح ادبیات و احتراز از سرودن و خواندن بعضی اشعار نکوهیده و هزل آمیز اعلام میدارم ولی نظر انتقاد من بقضاوت بیحقانه ایست که آقای فیضی در خصوص عموم شعرا و بخصوص صائب تبریزی در ابتدای مقال نموده اند .

باز اگر تنها این نکته بود خودداری کرده و لب بسخن نمیگشودم همانا مخالفت ایشان با یك اصل مسلم تعلیم و تربیت و اظهار نگرانی از گفته های خوب شعرا مرا بخیال انداخت مختصری در باب نظریه ایشان گفتگو و باندازه وسع خود در روشن ساختن حقیقت بکوشم . آقای فیضی عقیده‌دارند شنیدن و بکاربستن اشعار خوب شعرا درصورتیکه سابقه اخلاقی آن گویندگان مورد اطمینان نیست محض خطاست آنگاه صائب‌را مورد مثال قرار داده وارادت قبلی و کدورت فعلی خودرا باو گوشزد مینمایند وپس‌از آوردن بیتی از ابیات‌دیوان صائب که بعقیده ایشان خیلی خوب گفته شده است اظهار میدارند انصافا این این بیت یکی از بهترین ابیاتی است که در دیوان شعرای فارسی زبان میتوان یافت اما افسوس که گوینده آن عمر‌برا به پست همتی و فرومایگی گذرانیده و دیوانی پر از دروغ و گزاف و مدح و تملق و چاپلوسی ترتیب داده در اینصورت آیا میتوان بگفته او ولو هر چقدر هم خوب باشد وقعی گذاشت حالا من نیز انصاف میخواهم آیا صرف از اینجهت که گوینده سابقه‌اخلاقی خوبی ندارد رواست که از گفته شیرین و پر مغز او چشم پوشانیده و آن در ذیقیمت را بدیده بی قدری نگریست ؟! از شما میپرسم اگر مثلا انگشتر

گرانبهائی ازدست شما در خلاب افتد آنرا بر نمیدارید؟! اگراینکار را گردید ما نیز چشم از نفایس آثار و کلمات حکمت آمیز بزرگان پوشیده و بعنوان سوء سابقه اخلاقی گویندگان قدر و قیمتی برای آن قائل نمیشویم . ما چه کار داریم گوینده فلان سخنی چکاره بوده ر دوران زندگانی خویش را بچه‌سان گذارانیده‌است ما بگفته نغزو آبدار او مینگریم ما آن کلمات‌حکمت آمیز و عبارات اخلاقی را سرمشق زندگانی خود قرار میدهیم سخن نیکو و رسا را از دهان هر که باشد باید شنید اگرما بخواهیم پیروی ازعقیده آقای فیضی و امثال ایشان کنیم شك نیست که باید پشت یا بهمه چیزخود زده و خیال اکتساب مکارم اخلاقی را برای دوره آخرالزمان بگذاریم کدام حکیمی است که در دوران زندگانی خویش مرتکب خبط و خطا نگشته و سرتاسر عمر او بعفت و طهارت گذشته باشد آیا ارزش آثار و گفته های او روی این خیال باطل از بین میرود ! از اینقرار بگفته احدی جز اولیاء وانبیاء نمیتوان توجه و اعتماد نمود بزرگان گفته اند (انظرالی ماقال ولاالی‌من‌قال) شاعر هم می گوید :

غلط است آنکه مدعی گوید   خفته را خفته کی کند بیدار
مرد باید که گیرد اندر گوش   ورنوشته است پند بر دیوار

شخص بصیر و بینا کسی را میگویند که از هر مسموع و مشهودی پندی گیرد و راهی برای پیشروی خود در حیات اجتماعی پیدا نماید آیا آنچه علما و فقهای ما تا بحال گفته اند عملا نیز انجام داده اند ؟ ازاینقرار ما نباید بگفته هیچکس نه پدر نه معلم نه مربی گوش بدهیم برای اینکه آنچه بما میگویند خودشان انجام نمیدهند این یك اندیشه غلط و ناروائی‌است و نباید سد راه تعلیم و تربیت ما گردد خیلی جای تعجب است شما آقای فیضی مدتها زحمت کشیده وابیات اخلاقی وحکمی صائب را ازمیان دیوان قطوراو بیرون آوردید آنگاه بمجردیکه چشمتان بیك مصراع کوچك(مریز آبروی خود مگر برای شراب) میافتد همه را بر طاق نسیان زده وبیفایده ومهمل می‌انگارید . آیاآنهمه گفتار نغز و شیرین براثر این یك مصراع که

معلوم نیست شاعر روی چه اصل وخیالی گفته است از پیرایه صحت ودرستی عاری میگردد ؟ زهی بی‌انصافی وحق ناشناسی ! من نمیگویم این مصراع یك شعر خوبی است ولی حرفم این است که برای استفاده از اشعار خوب دیگراو مانعی بوجود نمیآورد . شما که باعتقاد خود دیوان صائب را زیر ورو کرده و بوسیله خطابه ها و مقالات اسباب شهرت او شده اید آیا اشعاری درباره مذمت شراب و میخوارگی درآن نیافته اید؟! اگرراست میگوئید میخراستید آنگونه اشعار را بکار بندید . سخن بی‌مغز ونارسارا دوام وبقائی در اذهان مردمان نیست . به‌بینید همان صائب بی‌آبرو و فرومایه و متملق و شرابخوار (بقول آقای فیضی) درباره شراب چه میگوید :

شکر بزهر ونوش بهنشتر کداده است — ازدل مبر حلاوت ایمان زآب تلخ

اینجا بآب توبه لب از زنگ می‌بشوی — درحشر مشنوازلب رضوان جواب تلخ

ودر جای دیگر در خدمت شراب و شرابخوارگی میفرماید :

عقل ضعیف خویش نگهدار از شراب — درزیربال موج منه بیضه چون حباب

سر پنجه شراب زدن کار عقل نیست — عقل بشر چوبرف شرابست آفتاب

شیراست عقل باده کلرنگ آتش است — رسمیست شیر را که کند ز آتش اجتناب

در مغرب زوال شود آفتاب شرم — چون سر کشد زمشرق مینای می شراب

سیلاب فتنه از دل جم جوش میزند — یونان عقل چون بکشد سر بزیر آب

دل خانه خداست چو مصحف عزیزدار — زان پیشتر که سیل شرابش کندخراب

درهر حال ازاینگونه اشعار درمذمت شراب وکار های نکوهیده دیگر بسیار است آیا بجرم اینکه صائب بیچاره روی تاثرات وافکاری بعضی حرفها زده است باید از حرفهای حسابی دیگر او نیز چشم پوشید و همه را پوچ و مهمل انگاشت ؟ بدیهی است اینطور نیست و همچنانکه سعدی می گوید : گوهر اگر در خلاب افتد همچنان نفیس است . سخن‌نغز ورسا نیز درهمه حال تاثیر خود را میبخشد وهیچگاه ودرتحت هیچ‌عنوانی از ارزش وقیمت آن کاسته نمیشود کلام نکوهیده و نارسا نیز بخودی خود ازبین میرود چنانکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید (الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة

کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی‌السماء ومثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق‌الارض مالها من قرار) سخن من دراین موضوع بپایان‌رسیدولی هنوز یك چیز باقی است و آن دفاع مختصری است از صائب تبریزی که آقای فیضی به بی‌انصافی و ناعدالتی در باره او قضاوت کرده‌اند. صائب تبریزی هیچگاه دارای چنان صفات رذیله‌ای نبوده است که ایشان باآن آب وتاب نام برده‌اند. صائب همچنانکه خود میگوید یك شاعر بلند همت و آزاده طبع و بزرك منشی بوده و برخلاف رویه عمومی شعرا وادعای آقای فیضی کمتر بمدح و ستایش وتملق و چاپلوسی پرداخته. شما خیلی کم و بندرت در دیوان‌او بااین قبیل اشعار مقابل میشوید ازاینها گذشته شعریراکه آقای فیضی دلیل برپست همتی او گرفته‌اند هرگز آن معنی را دربر ندارد و اگر هم برفرض چیزی از ظفر خان هندی خواسته باشد دلیل بر فرومایگی طبع او نیست و خود آن شعر در حد خود دارای یك معنی بزرك و یك نکته مهم اخلاقی می باشد.

دوردستانرا باحسان یاد کردن همت است　　　ورنه هرنخلی بپای خود ثمرمی‌افکند

از کجا معلوم است که صائب این بیت‌را وسیله تکدی خویش قرارداده؟

اگر ظفر خان درتحت تاثیر معنای بزرك ولطیف این شعر واقع گردیده و صائب را باحسان خود نواخته است قبول احسان او از طرف صائب مستلزم فرومایگی و پست همتی او نبوده و اگر هم آنرا رد میکرد بلندهمتی اورا باثبات نمیرسانید رد کردن احسان و انعام دلیل بر بلند همتی نیست و خود یکنوع تکبر و تفرعنی بشمار رفته از ذمائم اخلاق محسوب میگردد حقا این بیت خیلی ارزش وقیمت دارد هم ازلحاظ اخلاقی وهم ازلحاظ اهمیت طبع و قریحه سرشار صائب. میخواهم بهبینم شمااگر جای ظفر خان بودید و قریحه وذوق اورا داشتید درمقابل چنین معنای قشنك ولطیفی چه میکردید؟ راستی تناقض گوئی شما بیش‌از هر قسمتی شگفت آور است صائب‌را بااینهمه ابیات اخلاقی بواسطه سرودن چند بیت که بنظر شما خوب نیامده است یك گوینده ژاژخا وهرزه درائی میشمارید آنگاه نوبت بسعدی ودیگران که میرسد آنهارا مصلح اجتماع ومهذب میخوانید همچنانکه آقای مدیر خودشان درذیل مقاله

سرکار متذکر شده اند بنابر مقدماتی که در خصوص صائب چیده اید سعدی و دیگران نیز مصالح اجتماع نبوده و بگفته های آنان وقعی نمیتوان نهاد واساسا عقیده ونظریه شما باطل ودرتشخیص این‌امر براه‌خطا رفته اید بهرحال عرایض خودرا بهبیتی ازابیات دیوان صائب ختم کرده وباایمانی راسخ میگویم « از شما ودیگران اطلاعی ندارم ولی‌من نمیتوانم گوینده این‌سخن‌را حقیرشمرده وبرآثار او بدیده بی‌اعتنائی نگرم »

گرزخاك آسودت آسوده میگردندخلق   تن بخاك تیره ده آسایش دلهاطلب

زین‌العابدین مؤتمن

پیمان : از صائب گفتگو نداریم وازآقای فیضی هواداری نمی‌نماییم تنها چند نکته پرارجی را در زمینه سخن وپند بازمی‌نماییم :

لغزشها یا گناهها که از مردم سرمی‌زند یکسان نیست . پاره گناهها هست که گذشته از انکه کار نکوهیده‌ایست از پاکنهادی وآزادگی دور است واز هر که سرزد مردم اورا فرومایه می‌شمارند وسخت خوارش میدارند وازپشیمانی وبازگشت (توبه) هم‌چاره بکار او نمی‌شود . ولی‌هر گناهی چنین نمیباشد.

مثلا کسی بادیگری دست بگریبان شده و اورا زخمی نموده . اگر از این گناه پشیمان شد وازدشمن‌خود دلجویی کرد دامن خودرا پاك گردانیده وهرگز پاکنهادی و آزادگی او لکه‌دار نخواهد بود وهرگاه مرد دانایی بود وسخنانی‌بنام‌پند برای‌مردم سرود چندانکه می‌بایدپندش کارگر خواهد افتاد. ولی دزدی وکلاه برداری اینچنین نمی باشد . ازدزد وکلاه بردار هرچند بازگشته باشند کسی اندرز نخواهد شنود .

ببینید : دزدی وراهزنی هردو دارایی مردم را ربودنست ولی مردم همیشه دزدرا پست‌تر می‌شناسند . گدایی که شاید کسانی آن‌را گناه نمی‌انگارند از دیده آزادگی و پاکنهادی از بدترین گناهها بشمار است . همین حال‌را دارد چاپلوسی وستایش کردن وپول گرفتن ومانندانیها که باآزادگی ومردانگی سازش ندارد واز ارج هر کسی می کاهد .

اینگونه بدکاریهاست که چون کسی آلوده آنهابود وبااینهمه پندسرایی نیز کرد همانا آبروی پندرا برده .

این در نهاد هر کس نهاده که چون پند آموزی را دید گرفتار پستی هاست پند اورا نمی‌پذیرد و بلکه بر بدکاری دلیرترمیگردد . رازیست آسمانی که سخن تا ازدل پاکی برنخیزد دلها را تکان نمیدهد . چیزیست در سرشت آدمی سرشته وما هرگز نمی‌توانیم آن‌را دیگرگونه سازیم .

اینکه شما انگشتر وخلاب‌را مثال زده اید درست نیست . زیرا بهای انگشتر باخودش است ولی بهای پند با خودش و گوینده‌اش می‌باشد . اماجمله « انظر الی ماقال لاالی من‌قال » (بسخن بنگرنه بگوینده آن) دربارهٔ پند و توده نیست . ما آشکار می بینیم تاپند آموزی گردنفراز و پاکنهاد نباشد گفته او درمردم اثر ندارد . پزشکی که خود او پرخواری می کند و همیشه از درد معده می‌نالد کمتر کسی بدستور های‌او در باره کمخواری گوش خواهد داد . پدری که همواره دروغ می گوید پسران پند های او را در پیرامون راستگویی کمتر بکار می‌بندند .

اندرز جزاز جمله هـای دانش آمیز است که بگوینده اش ننگرند . اندرز نه‌ازراه فهم ودریافت بلکه ازراه گرایش وپیروی کارگر می‌افتد . اینست باید اندرزگو پاکنهاد و درخور پیشوایی باشد .

آن در سخن‌بازیست که به نغزی و آبداری یك‌جمله ارج می گزارند درپند آموزی بیش‌از همه پاکنهادی گوینده درکار است .

اینکه می گویید : « ماچکار داریم گوینده فلان‌سخن چکاره‌بوده » میگوییم ناگزیرید چنین کاری داشته باشید . اینکه شاعر گفته : « مرد باید که گیرد اندر گوش ... » سخنی است بیجا . همانشاعر یادیگری نیز گفته : « پیکان‌به‌تیر جاکند انگاه برنشان »

این شگفت که شما وارونه گویی (تناقض) را برشاعر عیب نمیشمارید وچون بیك شاعری خرده می گیرند که فلان سخن نارروارا سروده می‌روید وارونه آن را از همان شاعر پیدا می‌نمایید وبرای عذر جویی برخ خرده گیر می کشید واین نمیدانید که بار شاعر را سنگین‌تر گردانیده اید . درمیان‌یاران خودتان اگر یکی وارونه گویی کرد وچیزی را که امروز ستوده روز دیگری

نکوهش نمود اورا یکمرد بی‌ارج و دمدمگی می‌شمارید واز گفته هایش‌بیزاری میجوبید . پس ازچیست درباره گذشتگان این اندازه پرت افتاده اید ؟!..

این خود گرفتاری و بدبختی است که دریك توده کسانی سخن بافی‌را پیشه خود سازند وهر پندار بااندیشه‌ای کهشنیدند یااندیشیدند برشته نظم بکشند وپروای وارونه گویی ننموده و دربند سود و زیان نباشند . چنین توده‌ای بدترین گرفتاری‌را دارد . وچون شما گفتگو را با « تعلیم و تربیت » بستگی داده اید من نیز نا گزیرم زیان همین نادانی را ازدیده « فرهیخت » (تربیت) هرچه روشنتر گردانم :

در توده‌ای که چنین کسان بیهوده گو و وارونه باف پیدا شدند دو آسیب سترك میانه ایشان پدید می آید . یکی آنکه گفته های وارونه و گونا گون را یاد گرفته هر کجا هر سخنی‌را کهسود خودشان باشد دستاویز می‌نمایند . مثلا پدری نزد پسران خود یکبار می‌گوید : خدا خوردنیهارا برای ما آفریده تا می‌توانیم باید بخوریم . باردیگری می‌سراید : باید دربند تندرستی بود وتا می‌توان کم خورد . پسران ایندو سخن را گرفته اگرروزی‌خوراکی را می‌پسندند آن یکی‌را عنوان می کنند و اگر زمانی خوراکی را دوست نمیدارند این یکی را دستاویز می گیرند .

همین آسیب درمیان شرقیان هرزمان درکار است . اگر در حال مردم باریك بین شوید خواهید دید گفته های رنگارنك شاعران و مؤلفان را یاد گرفته اند وهریك را درجای دیگری بکار می‌برند . کسی‌اگر در کاری تنبلی می کند این شعررا میخواند : « گر زمین را بآسمان دوزی ندهندت زیاده ازروزی » درجایی که آز برو چیره گردیده شعر دیگری برزبان میراند : « ای نور چشم من بجز ازکشته ندروی » از اینگونه مثالها فراوانست .

آسیب دیگر انکه چون دیدند کسانی پند می دهند ولی خودشان هیچگاه بکار نمی‌بندند چنین می‌انگارند که پند تنها برای گفتن است و بکابك آنان نیز همان رفتار را پیش میگیرند . بعبارت دیگر هریکی زبانش به گفتن دراز ودستش ازگردن کوتاه می‌باشد : بدا حال چنین توده‌ای !

همه اینها درجاییست که پند آموزان بد کردار بوده گفته‌های خود را بکار نبندند . چه‌رسد باینکه پندآموزانی همان کارهای بد خودرا مایه سرفرازی دانسته پهلو بپهلوی اندرز های خویش برشته گفتار بکشند ؟ ! وای از چنین پند آموزانی !

شما خودتان ببینیداز آنهمه اندرز سرایان که در قرنهای گذشته از ایران برخاسته اندو از آنهمه سخنانی که سروده اند چه اثری در توده نمودار بوده؟! مگر فراموش شده که تا سی سال پیش حال ایران چه بوده ؟! . . اگر یکدسته بازرگانان و برزگران و بازاریان دینداررا کنار بگذاریم دیگران (بویژه پند سرایان و پند خوانان) آلوده چه زشتی‌ها که نبودند ؟!

شما سخن‌را تنها ازراه آراستگی ونغزی آن بسنجش می گزارید وپروای سود وزیان توده‌را ندارید . درست بدان می ماند که کسی رختی را تنها ازدیده زیبایی رنگ و قشنگی برش و دوخت بپسندد وپروای آن ننماید که پارچه اش پوسیده و اندازه اش بسیار تنگ و نارساست و آنگاه پوشیدن آن درزمستان یا در تابستان با آیین تندرستی ناسازگار است .

آن میدانی که کسانی برای‌سخن آرایی باز کرده اند وارجی که‌بسنجیدگی و آراستگی سخن می گزارند بنیادی از خرد ندارد . نمیگوییم : سخن آراسته‌بد است . می گوییم : برای ارجداری سخن تنها آراستگی آن بس نیست و چیزهای دیگری نیز می باید . از جمله سخنگو تا خودش از آلودگی پاك نباشد گفته های او جز زیان سودی نخواهد داشت .

اینکه می‌نویسید : « آیا آنچه علماء و فقهای ما تا بحال گفته اند عملا نیز انجام داده‌اند » می گوییم : ما را با ایشان چه‌کار است ؟! اگرآنان هم بگفته خود کار نبسته اند بد کرده اند . وانگهی گفتگوی ما از کسانیست که نه‌تنها بگفته های خود کار نبسته اند ونه تنها بگناههای زشتی برخاسته‌اند بلکه آن گناهها را پهلو به پهلوی پندهای خود برشته گفتار کشیده اند . چنین بیانگاریدفقیهی که درکتاب خود گدایی را حرام می نویسد در یکجا از همان کتاب داستانهانیزاز گداییهای خود بسراید . یاعالمی که کتاب درنکوهش

قمار نوشته چانه لتیش گرفته داستانهایی از قمار بازیهای خود نیز برانند آیا بچنین کسانیچه ارجی میگزاریم ؟! ما همه فریادمان این است که کسانی که چاپلوسیها و دشنامگوییها و دیگر زشتکاریهای خود را نیز هنر پنداشته و در کتابها آورده اند جز مایه سرافکندگی ما نمی‌توانند بود .

اینکه می‌نویسید : « کلام نکوهیده ونارسانیز بخودی خوداز بین‌میرود » در شگفتم آنهمه گفته های پست و نکوهیده که از زمان مغول و تیمور و قره قوینلو و آق‌قوینلو و قاجار برف انبار شده و اینهمه مایه آسیب مردم گردیده چرا ازمیان نمی‌رود ؟!

و انگاه چنانکه در جای دیگری گفته ام این سخن بدان می‌ماند که ما هر کس را درپرداختن به پزشگی آزاد گزارده بگوییم : چه عیب دارد کسان نادانی بهپزشگی برخیزند ؟ ! آنچه درمان سودمند است مردم‌میپذیرند و آنچه زیان آور است دور می‌اندازند . باری این نیاندیشیم که توده اگر یارای شناختن درمان سودمند از درمان ناسودمند داشت دیگر چه نیازی به پزشك پیدا می کرد ؟ !

کسانیکه نیك وبد و زشت و زیبا هر چه بدهانشان آمده گفته اند و این بر مردم است که امروز گفته های نیك وزیبای ایشان‌را از سخنهای بد ونا زیبا جدا گردانندبازما ایشان را بزرگان‌و پیشوایان می‌شماریم این‌درست بدان می‌ماند که کاروانی درراه کوری‌راپیشوای خویش سازندو خودشان نگهبان او باشند کههر زمان راه‌راکج کرد اورا بر گردانند . آیا چنین کاری باخرد چه سازش دارد ؟!

بدی اینجاست که از سالها یکدسته از بیگانگان (شرقشناسان‌اروپا) بجهت هایی که شاید خودشان نیز درست نمیدانند ستایشگراین یادکارهای‌زمان مغول و تیمور گردیده اند کسانی نیزازخود شرقیان آوازباوازایشان برانداخته اند و چون کسی تاکنون بپاسخ نپرداخته گفته های ایشان در دلها جای‌گیر گردیده واکنون که ماباین نگارشها برخاسته‌ایم وزشتی آن گفته‌ها ونوشته هارا باز می‌نماییم ازیکسو می‌بینند گفته های‌ما ازهر باره استوار است واز

سوی دیگر نمی‌توانند بیکباردل از انها کنده بما بپیوندند این‌است که این عذرتراشی هایش می‌آید اینست ما همیشه‌می‌گوییم : هر توده ای باید سود و زیان خود را خودشان بشناسند وهرگز نباید گوش بگفته های بیگانگان بدهند . خدا میداند که آن هیاهوی شرقشناسان در باره ادبیات وفلسفه وعرفان شرق از کجا آب می‌خورد !

اینکه آیه قران را یاد کرده اید (آیا ندیدی خدا چگونه مثل زد گفته پاکیزه همچون درخت پاکیزه است ریشه اش در زمین‌پایدارو شاخه‌اش بر آسمان بلند می باشد و گفته‌پلید همچون درخت پلید است که از روی زمین کنده می‌شود و پایداری نمی توا ند) سخن درست و بجاست . آری گفته ناپاك پایدار نمی ماند و از میان بر میخیزد . ولی از چه راه ؟ . از این راه که پاکدلانی همچون برادر ما فیضی ومانند او از این و از آن پروا ننموده زبان بنکوهش آن گفته بازمی‌کند وجوانانی همچون شما اگر چه سخت می‌رنجید ولی‌پس‌از اندیشه وباز رسی راستی را در می‌یابید - در می‌یابید که این گفته‌ها اززمان مغول وتیمور وقاجار بازمانده وهمه گونه زبونی وپستی را باخود دارد هرگز زیبنده زمان فیروز مانیست که آنهارا نگهداریم پاکدلانه شما نیز باآنان همدست میشوید و ریشه آن گفته های ناپاك را می کنید . اگر شما نکنید دیگران می کنند . بدینسان وعده خدا جای خودرا می گیرد . همان حال را دارد فلسفه وعرفان ودیگر چیزهایی که باید از میان برخیزد . هیچگاه مقصود این نیست که سخنان درهمی که این‌وآن می‌سرایند نیکها ازبدها جدا شوند وبدها خود بخود ازمیان بروند .

اینکه شعر صایب را که برظفر خان هندی فرستاده بسیار پسندیده اید دوباره می گوییم که شما از دیده شعر دوستی وسخن بازی این‌کاررامی کنید وما از دیده سود و زیان زندگانی آن را می‌نکوهیم . مثلش آنست که قلندری یك کشکول منبت‌کار قشنگی در دست داشته باشد وکسی تنها بنام اینکه در منبت کاری آن استادی بخرج رفته زبان بستایش آن باز کند ولی دیگری ازراه رسیده وهمان کشکول قشنك راکه ابزارگدایی است از دست قلندر گرفته برسرش بکوبد واو را رسوای جهان گرداند .

این شعر صائب نیز هرچه نغز وابدار هست باشد چون بنام پول‌خواستن از مرد هندی سروده شده باید بر کاه گوینده اش گوفت و او را رسوا گردانید و این گونه پستی ها را اسان نباید گرفت . صائب چون تبریزی بوده من آزادانه می‌توانم در باره او سخن برانم . این را نیز از شمامی‌پذیرم که این مرد آلوده‌کیش از دیگران بسیار کمتر و شعرهای خوبش از آنان بسیار بیشتر بوده . با اینهمه این یك گناه را برو نمی‌توان بخشید . صائب مرده و رفته مقصود بیداری دیگران است که از این ننگین کاریها نکنند . ما اگر بر زشتکاریهای گذشتگان پرده بکشیم نتیجه آن خواهد بود که آیندگان آلوده آن زشتی‌ها باشند . چاپلوسی و ستایشگری بویژه ستایش بیگانگان و دشمنان ایران چیزی نیست که بتوان بر کسی بخشود . دو باره می گویم اینگونه گناه ها با پاکنهادی سازش ندارد . شعر بجای خود اگر کسی ایه قران را مایه گدایی میکرد مثلا بیکی می‌نوشت : « وینفقون اموالهم فی سبیل‌الله » ما از بهر شیوایی و ارجمندی ایه از گدایی او چشم نمی‌پوشیدیم . پس این چکاریست که از چندین گونه بدکاری که از شعرا سرزده تنها بنام زیبایی شعر های ایشان چشم بپوشیم .

این نکته را دو باره تکرار می کنم : قرنهای گذشته دوره زبونی و گرفتاری ایران بوده و خردها پستی گرفته از گردنفرازی و مردانگی و ایراندوستی کمتر نشانی دیده می شده اینست یادگارهایی که از آن‌قرنها باز مانده همه پر از زبونی و نادانی و بیخردیست و ما امروز در این دوره آزادی و فیروزی باید همه آنها را نابود گردانیده دامن ایران را پاك سازیم و هرگز نباید فریب نغمه هایی که بیگانگان می‌نوازند بخوریم . این سخن را نه در زمینه شعر در زمینه بسیار چیزها می گویم .

همان دیوان صایب با آن شعر های نیك فراوانش کسیکه آن را دوسه بار بخواند جز اینکه یکرشته سخنهای زشت وزیبا در دلش جاگیرد و چندین جمله های وارونه یکدیگر در یادش بماند وبه عادتهای نکوهیده از چاپلوسی و ستایشگری و پول خواستن ازاین وازآن و بیکاری وبیهوده گویی آشنا گردد سود دیگری در دست نخواهد داشت .

این درباره صایب است که بدیش کمتراست چه‌رسد بدیگران که‌بدیشان بیشتر می‌باشد ! چه‌رسد باانکه درس ناپاکاری و دشنامگویی بخوانندگان میدهند !

اینکه به آقای فیضی ایراد تناقض گویی گرفته اید اشتباه می نمایید زیرا جمله هایی که درباره سعدی و دیگران آورده شده نه‌از ایشان بلکه‌از نعمان شبلی است که آقای فیضی نگارشهای او را می‌آورد . بیش از این سخن‌را دامنه نمی‌دهم

کسروی

یاری آیین و پیمان ایزد یکتا کند

مردکان از پی گفتن دهن گر وا کند
چون ندارد مایه بیشك خویش را رسوا کند

این شگفت آور که کوری باعصا خواهدهمی
خویشتن را رهنمای مردم بینا کند

تا توانی پنجه اندر پنجه آیین مکن
از تهیدستی بترس آنگه که مشتت وا کند

نامه ای مانند قرآن بایدش در دست بود
هر که خواهد با محمد خویش را همتا کند

زشت باشد از پس دستور قرآن مرد دین
پیشوای خویشتن افسانه مسنا کند (۱)

انکه اندر راه سرگردان همیگردد ـ چرا
چون نمایندش ره حق فتنه و غوغا کند؟!

---

(۱) مسنا تفسیریست که بر توریت نوشته شده انکس که توریت را دیده حال آن تفسیر را بخوبی در می‌یابد که تاچه اندازه پراز گفته های بیپا و افسانه آمیز است .

ایخوشا مردی که دستور خرد را بیدریغ
گرچه باید بر زیان خویشتن امضا کند !

با ترازوی خرد بایست سنجیدن سخن
کان ترازو خود جدا زیبا ز نازیبا کند

پاکمردی گر بپیراید درخت کیش را
تا نهر نابخردی مرسادگان اغوا کند

اندرین ره یار او باید شدن با جان و دل
تا جهان را خالی از اندیشه بیجا کند

خرد باید کرد بی پروا بمشت آهنین
هر دهانی کاندرین ره هایهو برپا کند

ایکه اندر راه پیمان چه کنی آگاه باش
یاری آیین و پیمان ایزد یکتا کند

دست پیمان داد باآیین هدایی بیگمان
استوار این عهدرا با رنج جانفرسا کند

تویسرکان هدایی

(سخنی چند در پیرامون سخن)

گر نه مضمون سودمندی هست	هان و هان ، تاسخن نپردازی .
نکند عمر خویشتن ، ضایع	مرد فرزانه با سخن بازی .
کار نابخردان بی هنر است	هرزه گفتاری و سخن سازی .

صدیقی نخجوانی

این شعر در شماره گذشته غلط چاپ شده دوباره چاپ کردیم

گفتگو با آقای ج ـ ض

— ۲ —

آقای ج ـ ض مینویسد :

دربالا گفته ام اینها چیزهائی است که گاهی من از خود میپرسم وازاینرو نمی توانم بدون پاسخ دادن بخود گفته های شما را درباره خدا بپذیرم . باز هم از خود می پرسم :

شما در صفات خدا می گوئید : دانا ـ توانا ـ بی‌نیازاست . بگفتار خشك وخالی که‌نمی شود بسنده کرد من این گفته های شما را دانه دانه می شکافم .

نخست دانائی ـ اصلا دانائی یعنی چه هنگامی که‌من میگویم شما دانا هستید چه چیزهائی‌را نزد خودبهم می‌پیوندم وشما را دانا می دانم . آنجور که بر من روشن شده دانائی یعنی فهمیدن و شناختن ارتباط بین قضایـای منطقی (هر چند شما با منطق هم سر و کار دارید و این هم در خور گفتگوی زیاد است ولی باز مجبورم به یك نکته منطقی تکیه کنم) هر قضیه منطقی بایستی دارای دو جزء باشد تا صورت حقیقت و واقعیت پیدا کند ـ موضوع و محمول ـ اگر یکی از این دو نابود باشد قضیه نیز در بین نخواهد بود مانند « هر جسم سنگینی از فاصله معین از زمین بزمین بر میگردد میانه افتادن سنك و زمین پیوندی است که آنرا جاذبه زمین یا قوه ثقل اجسام می گویند کسیکه این پیوند را بداند میگویند در این قضیه دانا است و همچنین کلیه دانشهای طبیعی از فیزیك و شیمی و هیئت گرفته تا هنر های معجزه آسائی که از آنها بوجود آمده از قبیل رادیو ـ تلفن تلفن بی سیم ـ تلگراف ـ تلگراف بی‌سیم ـ تلویزیون ـ کشف اسرار اتم و تمام اینها روی اصول کشف روابط و خواص اجسام است »

اکنون به بینیم آن دانائی که شما بخدا نسبت میدهید از همین‌قبیل است یا نه مثلا خدا میداند تعداد نفوس هند چقدر است تلویزیون یعنی چه ـ در بانکهای امریکاچقدر طلا هست ـ ریزش ابهای باران در یك سال

چقدر است . اگر اینها را بدانند و از این بالا تر هم فرضا بدانند ازدانش چه سودی می برد و دانائی خود را کجا بکار میزند . بمن بگوئید بدانم‌نوع دانستن درخدا چگونه است آخر مگر بلفظ بافی و گفتگو می شود خدا را شناساند . پس یکمرتبه چشمها را به بندید و تمام حواس مردمانرا بگیرید تا این همه تجربه ها را نه بینند و حس نکنند بعد از آن ممکن است حرف های خود را بما بقبولانید »

می گوییم : این گناه شما نیست که‌در برابر آفرینش خیره در مانده اید و بچنین سخنانی لب باز می کنید . گناه آن کسانیست که از بس پندار بافته اند خردها را رمانیده اند وراه روشن‌خدا شناسی‌را تاریك گردانیده‌اند . گناه آن کسانیست که از پی بردن بچندین قاعده در فیزیك و شیمی‌هیاهوی بیدینی بجهان انداخته‌اند وشما را اینچنین‌سر گردان‌ساخته اند . اگر کسی چشم دارد روشنتر از هستی خدا چیست ؟!..

اما دانایی که‌خدارا به آن می‌ستاییم ما‌این‌را میخواهیم که خدا اینجهان را دانسته و فهمیده آفریده و مقصودی از آفرینش آن داشته کنون نیز هرکار را میداند وچیزی برو نهان نمی‌ماند . دلیل این‌سخن سامانیست (۱) که‌در کار های جهان پیداست .

شاید مقصود را درنیابید . جزاز « زیست آدمیان باهم » که‌از آن درجای دیگری جداگانه گفتگو خواهیم داشت دیگران هرچیزی انچه‌میبایدش داراست وکارها هم بایکدیگر سازگار است . این‌است انچه سامان‌می‌نامیم .

ببنید : از بهم پیوستن زن ومرد فرزندان پدید می آید و نژادآدمی پایدار می ماند . از اینسوی زن و مرد نیازمند یکدیگرند و جدا از هم بسر نمی توانند برد . آیا این‌نه‌ازبهر آنست که‌تبار آدمی بریده نشود ؟!

نیز در هر زمان و در همه جا شماره زن و مرد یکسانست . سراسر جهان را بگیرید یك کشور را بسنجید یك شهر را بشمارید -

---

(۱) « سامان » دراین گفتار هـا بمعنی نظم و ترتیب است . این کلمه را در آذربایجان « سهمان » گفته ودرست بمعنی که مقصود ماست بکار می‌برند .

در همه جا نرینه و مادینه در شماره یکسانند و اگر اندکی تفاوتی دارند آن نیز جهتی دارد . در هیچ زمانی این رخ نداده که زن یا مرد بی‌اندازه فزونتر گردد و سامان زندگی را بهم زند . آمازون که می‌گویند تیره ای بودند همگی زن وجز فرزندان مادینه نمی‌زاییدند افسانه‌ای بیش نیست . تبت را که می‌گویند زنان بسیار کمتر از مردان می‌باشند اگر از گزافهای اروپاییش نشماریم بیگمان جهتی از بیرون در کار است و گرنه آیین آفرینش نه این می باشد .

این یکی از سامانهای جهان . کودک که زائیده می‌شود و تا دیر زمانی روزی او جز شیر نمی تواند بود هنوز پیش از زاییدن روزیش در پستان مادر بسیج کرده شده . سپس چون می زاید هنوز چشم بجهان باز نکرده و هیچچی یاد نگرفته باری این میداند که پستان را بمکد و شیر از آن بخورد . همان پستان که شیر بیرون میدهد برای آنکه کودک گلو گیر نشود نه یك سوراخ بزرگ بلکه چندین سوراخ کوچکترا داراست .

تا کودك دندان در نیاورد و بخوراك نیفتد آن شیر در پستان مادر نخواهد خوشید . این را دیده اید که بسیاری از جرندگان بچهای خود را تا نیازمند پرستاریست دوست میدارد و چون بزرك گردید وبی‌نیازی یافت با دیده بیگانه اش می‌بیند و ازخود دور می‌راند . دیده اید مرغ بچه دار چون دانه ای می‌یابد با چه شادمانی آن را می‌رباید و برای بچهایش می‌برد ! اگر گربه ای قصد جوجه هایش کرد با چه خشم و نیرویی به نبرد می‌خیزد !

این را یکی از نویسندگان بیدین اروپا می‌نگارد که کودك در شکم مادر آنچه را که برای درست شدن تن و اندامهای خود در بایست دارد از راه و بار مادر بدست می آورد . بدینسان ماده ای را که میخواهد مادر وبار خوراکی می کند که آن ماده را داراست . آیا چه نشانی روشنتر از این که جهان بیهوده نمی‌گردد ؟

اینها چیزهائیست که هر کس می‌بیند و میداند و اینست ما یاد آوری می‌نماییم . اگر از راه علوم (همان علوم طبیعی که شما بآن می‌نازید)

در آییم صدها و هزارها سامانهای سترك نمودار است . بلکه اگر راستی را خواهیم باید گفت بیشتر علوم جز گفتگو از سامان جهان‌نمی‌باشد .
هیئت یا ستاره شناسی که یکی از گرامی ترین دانشهای امروزه است و پیشرفت شایانی‌نموده این دانش بمامی‌نماید که نه تنها آفتاب ما و ستاره‌هایی که در پیرامون اوست با هم ارتباط دارند آنهمه ستاره های بیرون از شمار که هر یکی آفتابیست و ستاره‌ها گرد خود دارد سراسر این جهان بیکران با هم ارتباط دارد و یکسامان بسیار شگفتی میانه آنها فرمانروایی میکند .

از رشته های دیگر چشم می‌پوشیم . همین رشته آفتاب خودمان را با ستاره‌ها و ماهها ودیگر پیروانش یادمی‌کنیم . شما از کپلروگالیلهٔ‌وبود بپرسید که چه سامان وآراستگی میانه آنها در کار است ! اینها درفضایی نهاده اند که اندازه پهنا و درازای آن صدها ملیون میل است . با اینهمه پیوستگیها با هم دارند و گردش آنها چندان سنجیده و بسامانست که در قرنهای دراز، هرگز پسی وپیشی روی نداده . اینها در پیرامون آفتاب یکی پس از دیگری افتاده و فاصله هایی که در میانه هست تفاوت بی‌اندازه دارد با اینهمه یقین گردیده که آن فاصله‌ها از روی‌یك قاعده خاصی می‌باشد و این همانست که در زبان ستاره شناسان بنام «قانون بوده» شهرت دارد و از روی همین قانونست که ستاره های کوچك میان بهرام و هرمز (مریخ مشتری) را پیدا کرده اند . زیرا چون بود دانست که ستاره های و پیرامون آفتاب که ولکان وتیر و ناهید و زمین و بهرام و هرمز و کیوان و ارانوس و نپتون باشد دوری آنها از آفتاب از روی یك قانون درستی است و پس از کوشش ها و اندیشه ها آن قانون را دریافت ناگهان میانه بهرام و هرمز جای بازی پدیدار آمد . بدینسان که فاصله آن دو ستاره از همدیگر بیرون از اندازه و قانون دیده شد و چنان بود که بایستی ستاره ای میانه آنها بوده باشد تا قانون از هر باره درست در آید و چون یقین داشت که کارهای افریدگار از روی سامانست و بقانونی که پیدا کرده بود پشتگرمی‌داشت آن را از دست نهشت . همچنین دانشمندان دیگر آن‌را ازدست ندادند وهمین پیش آمد باعث شد کسانی کوشیدند

و ستاره های کوچك را میانه بهرام و هرمز پیدا نمودند و بدینسان آن جای باز را پر کردند .

رشته‌را از دست ندهیم . در کارهای جهان درهر بخشی سامان‌شگفتی نمودار است وهرچه علوم پیشرفت بیشتر نماید سامان وآراستگی جهان‌روشنتر خواهد گردید . همین‌سامان وآراستگی ازیکسوی هستی خدارا هرچه‌آشکارتر می‌گرداند ازسوی دیگر این‌را می‌رساند که آفریدگار جهان‌را بدانش‌آفریده و قصدی‌را از آفرینش آن دارد .

شما اگر در بیابانی درختهایی را پهلوی هم ببیند و چون نگاه کنید جویی برای آبیاری آنها آماده یابید و درختها را پیراسته پیدا کنید یقین خواهید کرد آن درختها خداوندی دارد که آنها را کاشته ویقین خواهید کرد آن مرد کارهایش ازروی دانستن است . این چیزیست که‌خرد آن را درمی‌یابد و هرگز تردیدی در باره آنها نمی‌نماید .

در باره جهان نیز ما همین راه را داریم . گذشته از خود آن که بیگمان گواه هستی افریدگار است از سامانها و آراستگی ها که در آن پیدا و بهرسو برمیگردیم در برابر چشم‌ما نمودار است هستی‌آفریدگار را هر چه روشن تر در می‌یابیم و نیز این میدانیم که آفریدگار این جهان را از روی دانایی آفریده و مقصودی‌از آن دارد و هرگز تردیدی دراین‌باره نمی‌نماییم ونخواهیم نمود . اینکه کسانی این‌سامانها رابنام«طبیعت» یادمی‌کنند باید پرسید از طبیعت کور این داناییها چگونه باور کردنیست ؟!

مرا شگفت افتاده که پاره پیروان داروین کار را باچ‌بازی و نادانی می‌رسانند وبرای انکه خدا را نپذیرند درخت زردالو را دارای هوش و اندیشه می گردانند . زیرا درگفتگو از آن می‌نگارند : اینکه برگهای درخت سبز است ولی خود زردالو چون میرسد زرد و روشن می گردد از برای آنست که از دور پیدا باشد وآدمیان را بسوی خودکشاند تا آن را بخورند و هسته‌اش را بزمین بیاندازند واز آن هسته درخت دیگری بروید وریشه درخت زردالو از زمین برنیفتد . آیا این نادانی نیست ؟!

خوب آقای نادان : درخت زردالو میوه‌خودرا زرد وروشن‌میگرداند تاما آن‌را بخوریم وهسته‌اش را زمین بیاندازیم ودرخت دیگری بروید . این را که کرده که زردالو درکام‌ما شیرین است وما همینکه آن‌را می‌بینیم دست می‌یازیم وآن را می‌چینیم ؟! آیااین‌راهم درخت زردالو نموده ؟ ! پس‌بگو درخت زردالو در آفرینش ما دست داشته ! نه تنها آن همهٔ بوته هاو درختهای میوه دار !

اینکه هیاهو افتاده داروین ریشه دین را برانداخته وآخرین کشاکش دین ودانش با فیروزی دانش بپایان رسیده از خود داروین سخنی بدشمنی دین سرنزده و پیروان او که این سبکسری را کرده اند اینست نمونه‌ای از بافندگیهای ایشان ! اینان بگردنشان افتاده که خدا را باور ننمایند و اینست ناگزیر شده زبان‌باین نادانیها باز می‌کنند . این خود گمراهی ودرماندگیست که کسی ناچار شده چنین سخنانی براند . درست مانند انمردیست که در بزمی بلوله‌های چراغ ایراد گرفته می‌گفت : این لوله‌ها که‌از شیشه میسازند زود می‌شکنند بهتر است ما خودمان لوله هایی از برنز یا ورشو بسازیم . گفتند : لوله از برنز یا ورشو روشنایی پس‌نمیدهد . پاسخ داد ازاینور و آن‌ور دریچه هایی باز می‌کنیم . گفتند پس جلو باد را نمیگیرد . گفت : بردریچه‌ها شیشه می‌گزاریم . همه خندیدند و گفتند : همان می‌شود که بود ، دیگر چرا زحمت بکشیم و لوله ازبرنز وورشو بسازیم ؟!. بدینسان برای یك مالیخولیای بی‌ارج خودرا رسوا نمود .

کنون بسخنان شما می‌پردازیم : نمیدانم آن مقدمه‌ای که چیده‌اید بانتیجه‌ای که برمیدارید چه سازشی دارد ؟!. معنایی که برای دانستن کرده اید چه نیازی برآن داریم ؟! اگرچه دانستن درباره خدا نه‌آن دانستن است که در بارهٔ آدمیان . ما که چگونگی خدا را نمی‌دانیم چگونگی دانستنش را هم نخواهیم دانست . بهرحال نیازی بگفته های شما نیست . سپس‌هم که شگفتی های علوم را می‌شمارید اینها چه‌ربط بگفتگودارد ؟!. من چون درگفته های شما باریك می‌شوم بیش‌از این درنمی‌یابم که ازبس شگفتی های علوم راسترك

می‌شمارید خود را باخته می‌پرسید آیا خداهم اینهارا می‌داند ؟!. درست مانند بچه که چون یك بازیچه قشنگی‌را بدست آورد چندان شاد می‌شود که‌خودرا می‌بازد وبیابی می‌گوید : « شاه‌هم از این بازیچه ندارد » .

می پرسید : « خدا میداند نفوس هند چقدر است ؟! » چه شگفت پرسشی ؟!. خداییکه از آغاز آفرینش تاانجام آن شماره نرینه و مادینه را جداگانه می‌داند چرا نداند مردم هند چقدر است ؟! خداییکه حساب گردش ستاره هارا در مدت ملیونها سال ازپیش بداند و چنان سامانی دهد که در گردشهای خود در ملیونها سال بهم نخورند چرا نداند دربانکهای امریکا زر تاچه اندازه است ؟!

می‌پرسید . خدا میداند تلویزیون چیست ؟ . . من در اینجا بیاد داستانی می‌افتم که در آغاز زندگانیم در تبریز شنیده ام . روستایی‌باپسر خود بشهر آمده به ناهار نان و شیره میخورند . پسرك از شیره چندان لـذت می‌برد که از پدرش می‌پرسد : « یقین پادشاه هر روز ناهار نان شیره میخورد ! »شما نیزاز تلویزیون چندان در شگفت شده اید که‌می‌پرسید خدا میداند تلویزیون چیست ؟ ! بدان می‌ماند کسی بپرسد : باغبان میداند انگور چیست ؟ ! یا بگوید : ادیسون میداند چراغ برق چیست ؟ ! . . یا مستر فورد میداند اتومبیل چیست ؟! .

می‌نویسید : « بمن بگویید بدانم نوع دانستن در خدا چیست . . » دو باره می‌گوییم . ما چون به چگونگی خدا راه نداریم چگونگی دانستن او را هم نمی‌شناسیم ولی از کارهایش پی می‌بریم که همه چیز رامی‌داند و هر کـاری را دانستـه و سنجیده می‌کند . اینست دانایی که خدا را می‌ستاییم .

می‌گویید : «خدا از دانش چه سودی می برد و دانایی خودرا کجا بکار می‌زند ؟ » ما نمیدانیم خدا چه سودی از دانش خود برمیدارد . خدا بزرگتراز آنست‌که ما بهمه چیز او آگاهی پیدا کنیم ویا گفتگو ازکارهای او نماییم . این جهان پدیدار که در برابر چشم ماست هنوز آنرا نشناخته و هزار یك

(می گویم هزار ویك و معنای درست آن را میخواهم) رازهایش‌را درنیافته ایم ، چه رسد بآفریدگاری که جهان نشانی از نشانهای اوست !

می نویسید : «مگر بالفظ بازی می‌شود خدارا شناساند ؟ !» درشگفتم که‌چنین سخنی‌را می نگارید! مادر کجا لفظ‌بازی کرده ایم که دراینجا بکنیم؟! وآنگاه چه نیازی بالفظ بازی داریم ؟ ! دوباره می گویم : اگر کسی چشم دارد روشنتر از هستی خدا چیست؟!

این در نهاد آدمی نهاده که چون چشم باز کرد وجهان را نگریست درجستجوی خدا باشدوهمیشه گمراهی از آنجاست که کسانی چون‌راه بخدارا نمی یابند دست بدامن این و آن می یازند و بهر سنگی و درختی گردن فرود می آورند .

اینکه امروز برخی خدا ناشناسی می‌نمایند داستانیست که رودادهٔ وجهتی بلکه‌جهت هایی برای‌خود دارد . قرنها که پای مرد خدایی درمیان نبوده دین درهمه جا بازیچه دست یکمشت نادانان گردیده .هر کسی اندیشه کجی‌رابیرون ریخته آن را بنام دین شهرت دادهٔ یاپندارهای خرد ناپذیری بهم بافته آن‌را کیش ساخته . کار بجایی رسیده اندیشه هـای پوسیده فیلسوفان بت پرست یونان وروم درقالب دین پراکنده گردیده . آن‌همه کشاکشها میانه‌مسیحیان بنام لاهوت وناسوت سرچشمه آنها جز پندار های افلاطون وارسطو نبوده . کتابها دردست ماهست که‌از ابر وباران ودرخش وتندر وسیل گرفته‌تاکاهکشان و ستاره های آسمان در پیرامون هریکی گزافه هایی بافته و بیخردانه باین گزافه ها رخت دین پوشانیده !

فراموش نمیکنم در آغاز جوانیم کتابی میخواندم دیدم از زمین‌لرزه گفتگو نموده چنین می‌نگارد : رشته های زمین در دست امام است وچون او میخواهد در شهری زمین لرزه پدید آورد رشته آنجا را ازتوی حقه‌اش بیرون می‌آورد و بآن تکانی میدهد و در آنهنگام است که ناگهان زمین لرز در آن شهر رو میدهد . از این گـونه سخن میانه مسیحیان و یهودیان نیز فراوانست . بلکه باید گفت نزد ایشان فراوانتر می‌باشد .

از اینسو در قرنهای آخر علوم فیزیك و شیمی و هیئت و زمین

شناسی و مانند اینها در اروپا پیشرفت نموده و از آنجا بهمه کشور ها رسیده و این علوم بیکبار پرده از روی آن افسانه‌ها برداشته و بیپا بودن آنها را روشن گردانیده . کسانیکه بآن افسانه‌ها آلوده بودند ناگهان چشم باز نموده و خود را میانه یکرشته از بیپاترین پندارها دیده‌اند وناگزیر شده از آنها بیزاری جسته اند و در همه‌جا از بدی و زشتی آنها سخن بمیان آورده‌نفرین بنویسندگان آنهافرستاده اند و چون آنهارا بنام‌دین می‌شناختند از دین هم رمیده و از بیمایگی چنین پنداشته اند مگر بنیاد دین نیز همچنان می‌باشد .

این همیشه هست که کسانی چون از چیزی چندین ناشایست دیدند پاك نومید میگردند و بیکبار از آن می‌رمند . بویژه خردهای کوتاه که کمتر می‌توانند نیك از بد و راست از دروغ جدا گردانند و اینست چون در پیرامون چیزی بدیهایی دیدند از خود آن بیزار می گردند . اینست جهت خدا ناشناسی مردم . دوباره می‌گوییم : امروز خردها رمیده و ازحال عادی بیرون رفته . بدانسان که کسی چون بیکاری کرد و بر آشفت هوش خود را می‌بازد ونیك و بد وسود و زیان و بزرك و کوچك همه را فراموش می کند خردها نیز برآشفته وامروز را از کار افتاده .

آقای ج - ض می‌نگارد :

«دوم توانائی — این هم یك قضیه منطقی است که باز هم همان دو جزء را لازم دارد (حسن می تواند سنك ده منی را بلند کند) تا یك سنك ده‌منی‌وحسن وجود خارجی نداشته باشد چگونه‌ما می توانیم توانائی‌را تحقیق کنیم . اکنون بگوئید بدانم‌خدا چه می‌تواند بکند که شما می گوئید خدا تواناست - می‌تواند مانع شود سر ماه حقوق مرا ندهند ؟ - می‌تواندعملا ظالم را از ظلم کردن‌باز دارد؟ می‌تواند ازحکمرانی انگلیس برهندجلوگیری کند ؟ می‌تواند بحران اقتصادی‌را مرتفع سازد ؟ - می‌تواند ایتالیا را قانع کند که دست ازحبشه بکشد؟ می‌تواند جریان‌اب (گلف‌استریم) رامعکوس و یکباره اوضاع اروپا را برهم زند ؟ آخر چه چیز می‌تواند انجام دهد تا

فن توانائی او را بدانم . شاید بگوئید خدا توانسته نظم کرات عالم رانگاهدارد این هم غلط است کرات عالم و تمام هستیهای روی زمین تابع قوانین میکانیکی مخصوصی است همانطور که ساعت در بغل شما تیک تاك تیك تاك میکند بدون آنکه کسی چرخهای آنرا بگرداند منظومه‌های ستاره ها نیز کور کورانه مطابق همان قانون میکانیك درجای خود استوار و بحرکات خود ادامه میدهند ساعت شما اگر کوك لازم دارد کوك ماشین عظیم کرات اسمانی هم انرژی انها است که انهم تحت شرایط معین محیط و همیشه بر قرار است : شما که دانش هیئت را می‌پذیرید و نکوهش نمی کنید پس قوانین جاذبه نیوتن و کپلررا به بینید وانرژی ذخیره کرات را بدانید ازچه راه وتحت چه شرایطی است».

می گوییم : این بار دوم است که شما نام منطق رامی برید ولی در بندخود آن نمی‌باشید . همان جمله های نخستین شما ازمنطق بر کنار است . شما اگر هستی خدارا نمی‌پذیرید چه جای گفتگو از توانایی اوست؟! و هرگاه می‌پذیرید چه جای اینست بگویید : « تا یك سنك ده منی و حسن وجود خارجی نداشته باشد چگونه مامی‌توانیم توانایی را تحقیق کنیم » این جمله چه سازشی با منطق دارد ؟!

اما پاسخ شما : آفریدگاری که جهان را بدینسان آراسته هر خردمندی او را توانا خواهد شناخت . چنانکه ما از دیدن یك کاری پی بکننده آن می‌بریم پی بپارهٔ صفتهایش نیز می‌بریم . شما اگر باغی راآراسته ببینید پی‌می‌برید کسی آنرا پدید آورده نیز پی‌می‌برید آنکس بباغبانی توانا بوده . توانایی خدارا نیز ما از این راه می‌شناسیم . اینجهان که همه گونه هنر و شگفت کاری در آن نمودار است آفریننده اش بهر کاری تواناست

می‌پرسید : « خدا می‌تواند مانع شود سر ماه حقوق مرا ندهند » خدا را با حقوق شماچه کار است ؟! چنین پرسش کودکانه چه شایسته‌است؟!

می گویید : « می‌تواندعملا ظالم‌را ازظلم کردن باز دارد »می گوییم: می‌تواند ولی نمی کند . این برمردم است که دست ستمگر را برتابند وخود را از ستم او آسوده گردانند و هرگاه بچنین کاری برخاستند خدابایشان

یاری می کند . ولی مردمی که ستمکشی کنندخدا از ایشان بیزار است و ستمگر را از ستم باز نمیدارد .

می گوید : می تواند از حکمفرمایی انگلیس برهند جلوگیری کند »
می گوییم می‌تواند و نمی کند . در پیش‌خدا انگلیس را با هندو چه تفاوت؟! مگر هندو خویشاوند خداست که بیاری او خیزد ؟! این بر خود هندویانست که‌به‌نگهداری میهن خود کوشند و اگر چنین کاری کردند خدا نیز بانان یاری می‌نماید و گرنه کاری بکار ایشان نخواهد داشت .

می نویسید : « می تواند بحران اقتصادی را مرتفع سازد »
پاسخ همانست که گفته ایم : می‌تواند و نمی کند . بحران اقتصادی نتیجه ماشینهاست . این برخود اروپاییانست که بنیاد آن ابزار هارا بر اندازند و خود را از گرفتاری‌رها سازند . خدا را کاری بکار آنها نیست .پرسشهای دیگر نیز همین پاسخ را دارد .

می گوید : « کرات عالم و تمام هستیهای روی زمین تابع قوانین میکانیکی مخصوصی‌است . . . » نمیدانم کدام‌قوانین میکانیکی‌مقصود شماست ؟! آیا زمین که بر گرد آفتاب بر روی یك خط اهلیلجی چرخ می زند و هرگز انحرافی از آن خط نمیجوید تابع کدام قانون میکانیکی می‌باشد ؟! شما اگر راست میگویید پس‌چه‌بهتر که‌آسمانی بر روی زمین از روی‌قوانین میکانیکی پدید آوورید تا ما تماشا کنیم ! شما از آن کسانی هستید که از پیدا کردن یك نعل خود را خداوند اسب می‌پندارند و بسیج سفرمی کنند . همینکه چهارقاعده میکانیکی را یاد گرفته اید چنین می‌پندارید همه کره ها تابع همان قاعده ها هستند واین شگفت که می گویید چون اسمانها وزمین ها ازروی فلان قاعده‌ها میچرخند پس آفریدگار ندارند !

خوب آقای دانشمند : گیرم که اسمانها و زمین‌ها همه از روی قاعده های میکانیکی خاصی‌می گردند آیاازاینجا باید گفت بافریدگار نیاز ندارند . مثل ساعت که زده اید من نیز همان مثل را دنبال می‌نمایم : آیاساعت که ماشینهای آن ازروی قاعده‌های میکانیکی می‌چرخد خود بخود پیدا شده و ساعتسازی آن را نساخته ؟! نمیدانم چگونه تا این اندازه پرت افتاده‌اید ؟!

می گوید : کوك کرات بزرك آسمانی انرژی آنهاست . چرا ازخود

نمی‌پرسید : این انرژی را در آنها که پدید آورده ؟! آیا تنها نام انرژی گـره از کار باز می کـند ودشوارا آسان‌می‌سازد ؟! مثل شما مثل آن طلبه ساده است که همینکه در کتابهای منطق خواند : « الانسان حیوان ناطق » می‌پنداشت دانشی بدست آورده و همه‌جا هنر خود را نشان داده پیاپی می گفت : « انسان حیوان‌ناطق است » و این نمیدانست کزیران عبارت کوچکترین دانش نخوابیده واز گزاردن نام‌حیوان‌ناطق بر آدمی‌هیچگونه دشواری آسان نمیگردد و باز باید دید آدمی چیست ؟ . ما اگر می گفتیم آفتاب را بر گردونه می گزارند و دو اسب سفید آن گردونه‌رامی کشند یا می گفتیم فرشتگان بازنجیر های آتشین آفتاب را می کشند و از مشرق بمغرب می‌رسانند واز برای گردش هر یکی از ستاره‌ها و ماهها چنین افسانه هایی می‌بافتیم (چنانکه در پاره کتابها بافته اند) آن زمان بود که شما قانونهای نیوتن و کپلر و دیگران را برخ ما بکشید . ما که چنین‌انکارهایی را نمی‌پذیریم . ما می گوییم : همه گفتهای نیوتن و کپلر و بود و غالیله و دیگـران بجای‌خود همه‌اینها درپیرامون کارخانه است — آیا خداوند این کارخانه کیست ؟ ! علوم طبیعی همه از کارخانه جهان گفتگو می‌دارند ودین ازپدید آورنده آن کارخانه جستجو می‌نماید . پس جهانساز گاری‌درمیانست ؟ !

شما گفته هاتان را دو باره بخوانید تا خودتان دریابید که بیکبار رشته را از دست هشته و منطق را کنار گزارده اید . دو بارهمی گوییم: این کره هارا که پدید آورده ؟! آن انرژی را در آنها که نهاده ؟ ! اگر پاسخی دارید باین پرسشهابدهید و گرنه ناگزیرید هستی‌خدارابپذیرید .

شما از کسانی هستید از یکسوی از پندار های بیخردانه که در پیرامون دین رواج داشت رم خورده اید و از سوی دیگر بی اندازه بعلوم طبیعی‌می‌نازید و از داشتن چندین رشته از آنها چنین می‌پندارید همه‌راستیها دیگر گون گردیده . مرا اینها ناگوار نمی‌آید و از سخنانی که بی‌پروا می‌نگارید نیز گله ندارم ولی بر یکمرد دانشمند روا نمیدارم از راستی ها تا این اندازه بر کنارافتد. نیز گستاخیهاتان در باره خدا نمی‌پسندم . این در خور نکوهش نیست که کسی در باره خدا بتردید افتاده باشد . ولی آن درخور نکوهش است که درسایه این تردید جمله های سبکی را بکار برد .

دشنام

نیکی هائی که برادرما دارندهٔ پیمان به اخلاق وعادات وتاریخ تودهٔایرانی ازراه نگارش دو کتاب آئین‌ومهنامه‌پیمان نموده ومینمایند با ارجترین نیکی است که کسی به مردم ومیهن خود میتواند بنماید. هریك از نگارشهای ایشان بجای‌خود سود بسیاری‌را به‌توده میرساند. مثلا این چندکلمهٔ برجسته که عنوان نگارش سودمندی در شماره ۵ سال دوم پیمان است (آزاده زبان بدشنام نیالاید) خود راهنمائی بزرگی است . شاید مردم وخوانندگان درست متوجه این موضوع نشوند و چنانکه می‌باید انرا نشناسند ولیکن بسیار بجاخواهد بود که در پیرامون موضوع اندکی دقت فرمایند

دشنامهایی که یادگار دوره های گذشته وسالهاست درسراسر ایران رواج پیدا کرده زشت‌ترین وپلیدترین آلوده گی می‌باشد که در زمان بچگی دامنگیر مردم می گردد وازبس رواج وشیوع دارد شاید کمتر کسی پی‌به قباحت آن برده و در معنی این سخنان زشت غور می نماید .

اگر در موقع مناقشه و نزاع دو جوان که همدیگر را به باد فحش وناسزا میگیرند یکنفر خارجی تماشاچی در آن هنگامه باشد وترجمه آن سخنان را بپرسد کدام مترجم است که بدون شرمندگی وخجالت آنها را ترجمه نماید ؟! فی‌الحقیقة فحش وناسزا آبروی یك توده را از بین می برد وبچه هارا هم از ابتداء به‌یاوه سرائی وبی ادبی می کشاند . وقتی هم که بزرك می شوند چشم وگوششان چندان پر می‌شود که ابداً اهمیتی به‌فحش نمی‌دهند ولو از هرقبیل باشد وبلکه

اگر یکی ز ایشان بشاعری برداخت چه‌بسا آن زشت کاری‌را به‌شعر درآورده از خود این زشتیهارا بیادگار میگذارند .

حقیقة بسیار شرم آور است که آدم چون از خانه بیرون‌میآید درهر کوی وبرزنی به‌یکعدهٔ خورد و کلان برمیخورد که از روی جد ویابطورمزاح وشوخی دشنامهای رکیك بامعنی‌وبی‌معنابهم میدهند وتعجب در آنست که بقدری این‌کار رواج دارد وچشم و گوش‌مردم براست که هیچکس حتی اولیای اطفال هم آنها را منع نمی کنند .

اینك مـا از گروندگان و خوانندگان پیمان که همگی یك حقیقتی را پی میکنند وخواهان آبرومندی وفیروزی توده هستند تمنی میکنیم ازاین تاریخ مابین خودوخدا پیمان به‌بندند براینکه هیچگاه‌زبان بدشنام نیالایند واز فرزندان خود جلوگیری نمایند وحتی‌المقدور از آلودگیهای دیگران هم جلوگیری کنند تابلکه این لکه‌تنك از دامن توده بتدریج شسته شود . و من اینك پیمان می‌بندم که از این سپس همواره این رفتار را وظیفه خود خواهم شناخت

تهران - محمد آقا خانلو

بد آموزی و پاسخ آن

ناشناس :

از روی حقیقتی نه از روی مجاز — ما لعبتگانیم و فلك ، لعبت باز
بازیچه کنان بدیم برنطع وجود — رفتیم بصندوق عدم یك‌یك باز .

پاسخ :

در دیدهٔ بخردان دانندهٔ راز — این‌چرخ ، بیازیچه نمیگردد باز
نابخردوبی‌تمیز بود آنکه‌سرود : — « مالعبتگانیم و فلك لعبت باز »

تبریز صدیقی

پیمان چه میگوید

کسانی از من می پرسند تو هوادار پیمانی پیمان چه‌میگوید ؟ ـ چرا شعر وفلسفه و عرفان را نکوهش میکند ؟

چرا هر طایفه‌را باخود دشمن میسازد ؟ ـ میگویم مقصود پیمان دوچیز است ـ یکی پیراستن دین از انچه بان بسته اند دیگر آگاهی کسانیکه از روی نادانی گول دام گستران را خورده بیراهه میروند پیمان میگوید سخن حق را باصراحت لهجه باید گفت وهرگز عرفان و فلسفه را بمعنی درست آنها نکوهش نمی کند بلکه این‌خرافات را عرفان و فلسفه نمیداند .

پیمان میگوید پس از آنکه پیغمبر اسلام اندیشه هـای پراکنده را از میـان برداشت واساس بت پرستی‌را بر انداخت دیگر این دسته‌ بندی هـا چیست ؟ چرا هر کس گروهی را گرد خود جمع آورده میگوید راه حق جز این نیست که من میگویم ؟ ! مگر راه رستگاری جز یکی می توان بود ؟

این خود یکی از تیره بختی های شرقیان است که خرد را زیر پا گذاشته پیوسته دنبال هر صدا روند ! ما بسیار کسانرا می‌شناسیم که کور کورانه راهی را میروند چون مقصود آنها را می پرسیم پاسخی جز این ندارند که (تا نیائی نیابی) !

(پیمان) می خواهد راه دین را چنانکه هست بمردم بشناساند تاهر خودپرست راهی بنام‌دین باز نکرده دسته از مردمرا در گودال بیدینی پرتاب نه‌نماید این خود نیرنگی است که پاره‌ای اندیشیده اند و در برابر گفتار های پیمان بیرق هو و جنجال بلند می کنند که

مبادا پاك دلی گفتار پیمان را پذیرفته از زیربار خرافات بیرون آید واز شمارهٔ گوسفند هـا بکاهد ! ـ همان طور که پیمان بی پروا سخن می گوید همان طور هم برای پاسخ خرده گیران آماده است ـ خرده گیران بدانند که پیمان دروغگورانکوهش میکند هر کهباشد و سخن حق را می پذیرد از هر که باشد ـ اگر کسی را بر پیمان ایرادیهست وانرابنگاردهر گز نخواهد رنجید و بازبان بسیار نرم پاسخ خواهد گفت ـ این است مقصود پیمان

ابوتراب هدائی

تمدن چیست ؟

تمدن خود بمعنای حقیقی	پدید آرندگانش ، شرقیانند
شگفت ازغربیان دارم کزین لفظ	بخیره شرقیان راسر گرانند !.
گروهی بی تمیز از شرقیان هم	پذیرای فریب غربیانند .
بدستاویز این عنوان بیجا	بهردم ، غرب رامدحتگرانند.
نکوهشها کنند ازمیهن خویش	تو گوئی دودهٔ بیگانگانند! .
دریغ از نام ایرانی برایشان	که ایشان ، ننك برایرانیانند .

صدیقی نخجوانی

شاید کسانی بر این شعر ها از جهت قافیه ایراد بگیرند باید دانست ما شعر را از بهر معنی می‌خواهیم و اینست می کوشیم پارهٔ قید ها را از میان برداریم وگرنه آقای صدیقی کسی نیست که این ایراد ها را نداند

پیمان

در پیرامون استخاره

یکی از چیز هـائی که پایه و مـایه صحیحی در دین ندارد و مع‌التأسف بین مسلمین معمول گردیده همانا استخاره است نـگارنده مدتی است میخواهد مقالهٔ در این باب بنویسد برخی جهات مـانع بود اینك وقت را غنیمت دانسته بذکر این چند سطر مبادرت مینماید.

اساساً کلیهٔ انواع استخاره از استخاره و تفأل باقرآن و تسبیح و رقاع وغیرها بطرقی که معمول ومتداول است نه درقرآن بلکه در اخبار معتبره هم نرسیده چنانچه اگر این مطلب صحیح بود و باین درجه که امروز تداول و اهمیت پیدا نموده اهمیت داشت در قرآن لامحاله اشارهٔ بآن میشد چنانچه راجع به مشورت در سورهٔ شوری میفرماید و امرهم شوری بینهم ویادر اخبار معتبره از طرق خـاصه و عامه ذکری از آن میشد و در هیچ تاریخ و کتابی هم دیده نشده که پیغمبر یا ائمه در امورات خود استخاره کرده بـاشند بلکه استخاره ذات الرقاع بی شباهت به ازلامی که درجاهلیت معمول بودنیست چنانچه مفسرین درتفسیر آیهٔشریفه انماالخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل‌الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون وآیهٔ وان تستقسموابالازلام در ذیل‌ازلام متعرضند که تیرهائی بود که بروی برخی ازآنها می نوشتند امرنی ربی وبه بعضی دیگر می نـگاشتند نهانی ربی ودر امورات مهمه از سفر و شرکت و غیرهما بآنها تفأل میزدند اگر امرنی‌ربی بیرون میآمد آن کار را میکردند واگر نهانی‌ربی ترك میکردند. فقط‌مستند استخارات معموله برخی اخبار ضعیف و مرسل است که قابل اعتناو اعتماد نیست ومراد ازاستخارهٔ که دربعضی اخبار معتبره رسیده غیراز

این استخارات معموله است و مقصود از آن اخبار توکل و تفویض امر است بخدا و خیر خودرا از خداوند در کاری که عزم و شروع مینماید خواستن است چنانچه مرحوم آقاسید محمد کاظم طباطبائی هم درحج عروةالوثقی تصریح باین معنی نموده در انجا که از مستحبات حج استخاره را میشمارد سپس میفرماید مراد از استخاره استخاره به قرآن و تسبیح ورقاع وحصی وغیرهانیست بجهةاینکه اینها ضعیف‌السند هستند . معلوم نیست چیزی که پایه ومایهٔ صحیحی ندارد چگونه این اندازه رایج و متداول شده‌استخاره‌علاوه براینکه یك‌شعبهٔ ازغیب گویی منهی‌عنها است واصابه به واقع نمیکند باعث خسارات کثیره‌هم‌میشود چنانچه نگارنده‌برخی ازتجاروکسبه‌را دراهواز وغیره‌دیده که بواسطهٔ استخاره‌ورشکست شده‌اند منجمله یکی از آنها چایی زیادی با مساعدت استخاره خریدو بضرر فاحش فروخت خود نگارنده‌هم‌مدتی مبتلاباین وسواس‌بوده‌وخسارت‌زیادازتمام‌اقسام آن‌دیده عجب‌اینکه بامناسب‌آمدن آیه‌هم بازضرر وتخلف مشاهده شده و معلوم میشود مطابق‌آمدن آیه هم برسبیل اتفاق است و دلیل کشف واصابه به واقع نیست منجمله‌چند مرتبه استخاره نمودم بملاقات اشخاص بروم این آیه آمد و لماقضی موسی الاجل وسار باهله‌آنس من‌جانب الطور نارا الخ معلوم است آیه خیلی با نیت مناسب است و با اطمینان تمام روانه شده پس از زحمت و طی طریق زیادآن‌اشخاص درمنازل‌خودنبودند وملاقات‌نشدواین‌حرف که شاید این‌خسارت‌و ضررهااصلاح‌بوده‌حرف واهی وبلا دلیل‌وازقصد ونیت‌مستخیر خارج‌است‌مقصوداین‌است‌مطابق آمدن آیه دلیل‌خوبی آن کارنیست‌ونباید از این‌حیث‌خود را گول‌زد چنانچه تیموردرتوزك خود

می نویسد وقتی که می خواستم به یورش و تسخیر هندوستان بروم با امرا کنکاش نمودم رأی ندادند و مانع شدند گفتند بواسطهٔ گرمای هند نسل ما در ان دیار ضایع خواهد شد و من بعد از نماز صبح با قرآن مجید تفأل زدم این آیه آمد یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین از این جهة امراء راضی شدند و به هندوستان لشگر کشیدم. واضح است که اگر تیمور راست گفته (دلیلی بر دروغ گفتنش نیست) این هم دلیل دیگری بر بی اعتباری استخاره ولو در صورت مطابقه صریح با مطلب می باشد زیرا که هیچوقت خداوند تیمور خونخوار را امر نمی فرماید به هندوستان لشگر کشیده باعث قتل و غارت ملیونها نفوس و خرابی بلاد و عباد شود چنانچه نوشته اند در یك شب صد هزار نفر از اسراء هندرا بتو هم اینکه مبادا فردا درموقع جنك باهندیها ملحق شوند کردن زد و روز دیگر سلطان محمود خان پادشاه دهلی را در جنگی که در ظاهر دهلی اتفاق افتاد مغلوب و فراری نمود . این درصورت مطابقت صریح با مقصود است که حجت و دلیل نبود تا چه رسد باینکه به خیال و تاویل با مطلب مطابق کنند مثل آن آخوندی که آیهٔ جنات تجری تحتها الانهار را تطبیق با زن و زن گرفتن نموده بود یا مثل شاهزاده فرهاد میرزا که در کتاب زنبیل خود نوشته وقتی حسن نامی در کردستان یاغی شده بود استخاره نمودم لشگر بجنك او بفرستم این آیه آمد وامر قومك یاخذوا باحسنها ساریکم دار الفاسقین که احسن را تاویل بحسن نموده . چنانچه کسی بگوید فرضا استخاره شرعیت و طریقیت نداشته باشد ولی در مقام تردید و تحیر چه ضرر دارد جواب این است راست است چنانچه منحصر بمقام تردید و تحیر بشود چندان

اشکالی ندارد ولی چون بنای انسان باستخاره شد باین حدواقف نمیشود و مبتلا به وسواس در استخاره خواهد شد و مثل شرب قلیلش به کثیر میکشاند چنانچه آن آخوند در مدرسه اصفهان در خصوص کیفیت و طریق خوردن نانهم استخاره مینمود . متحیرم با اینکه دیانت و اساس اسلام بر ضد اوهام و خرافات و تطیر و خیالات است چگونه تمام اوهام و خرافات را در آن داخل نموده و بین خواص و عوام رایج شده

محمد حسین ناصر قمی

پیمان : نادانی را چون نگفتنی روز بروز فزونتر می شود . استخاره و فال ورمل و دعا نویسی چیزهاییست که بنیادی ازخرد ودین ندارد وازآن‌سوی هر کدام‌سرچشمهٔ گزندهای بسیاریست . ولی‌چون کسی جلوگیری ننموده باینجا کشیده که کمتر کسی آنها را ناروا می‌شمارد .

دیدنیست که چون یکی بدیگری رسیده ازاو استخاره میخواهد واو دست بتسبیح یاقرآن برده واستخاره‌می کند باچنان اطمینانی پاسخ‌میدهد که تو گویی راستی را پاسخ از خود خدا گرفته و هیچ نمی اندیشد دلیل آن کار چیست ؟! . این بدتر که کسانی افسانه هایی نیز در باره استخاره و فال بافته دارند و همیشه آنهارا می گویند .

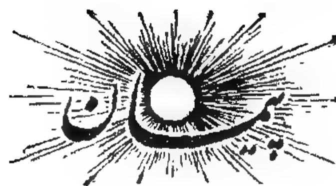
بماند آن نادانیها که کسانی بادیوان حافظ و مانند آن دارند و مایه شرمندگی می باشند .

ما در این باره گفتار های دیگری نیز خواهیم نوشت .

بخش آزاد

سال سوم شماره هشتم

شهریور ۱۳۱۵



زبان فارسی

آقای علوی ازدزفول می‌نگارند : از دیرگاهی است باندیشه افتاده‌ام که اگر بشود بخشی ازمهنامه‌را برای نوشتن پارسی سره به خوانندگان واگذارید که هر کسی بنوبهٔ خود نمونه هائی بنویسند و زبان فارسی را زنده سازند و از اینرو نوآموزانی را که آرزومند پیشرفت زبان پارسی سره هستند و می‌خواهند زبان باستانی را آشنا شوند خرسند فرمائید .

می گوییم : پیشنهاد بجاست ولی بهتراست آن نمونه ها که می‌نگارند در زمینه نگارشهای پیمان باشد . ما همیشه این را خواستاریم که خوانندگان آنچه در باره گفته های ما می‌اندیشند بنگارند و چه بهتر که کسانی از این راه به پیراستن زبان ایران نیز بکوشند . سخنهای گفتنی فراوان است . در همین شماره یکی از برادران ما در باره دشنام نوشته . همین زمینه در خور است که دیگران هم بآن بپردازند و در پاك کردن این لکه سیاه دست بدست همدیگر دهند . موضوع استخاره و فال گیری و مانند آن که آقای ناصر در باره اش نوشته نیز موضوعیست که دیگران هم در پیرامون آن نگارشها می‌توانند . همچنین دیگر زمینه ها

امروز ایران بیکدسته پاکدلان نیاز بی اندازه دارد که سخن یکی کرده و دست بهم داده چاره پندار های بی‌جا و خویهای ناسزا که یادگار قرن های زبونی و گرفتاریست نمایند . اینست که ما گذشته از آنکه خودمان می‌نگاریم و بیابی این نادانیها و زشتیها را دنبال می کنیم همیشه چشم داریم خرد مندان پاکدل یاری از ما دریغ نگویند و آنچه می‌توانند از گفتن و نوشتن باز نایستند .

پرسش — پاسخ

این در را همیشه در پیمان باز خواهیم داشت تا پرسشهایی که می‌شود پاسخ دهیم ویا بخوانندگان واگزار کنیم پاسخ دهند .

***

پرسش:

۱ - نبیره — دختر دختر میباشد یا پسر پسر ؟

۲ - در شماره دهم سال یکم پیمان شمال باختر نامیده شده من درجایی شمال‌را اواختر و مغرب‌را باختر دیده ام ممکن است اینها درست‌باشند؟

۳ — بجای ویژه ممکن است اویژه بکار رود

٤ - (تسووستو) هر دو را بمعنی ساعت دیده ام صحیح است یا ساختگی میباشند ؟

دزفول‌علوی

پاسخ :

۱ — نبیره رادر فرهنگها فرزند زاده معنی کرده اند که پسر پسر و دختر دختر و پسر دختر و دختر پسر همه را می گوید . در نگارشهانیز بههمین معنی بکار می‌رود .

۲ — آنچه در شمارهای سال یکم پیمان در پیرامون شمال و جنوب و شرق و غرب نوشته شده استوارترین و درست‌ترین آگاهیست که در این باره می‌توان بدست آورد . اینکه کسانی شمال را اواختر و مغرب را باختر نامیده اند ساختگی است . زیرا « اواختر » کلمه جداگانه نیست بلکه شکل باستان کلمه باختر می‌باشد . پس معنی ندارد یك کلمه بدو معنی ضد همدیگر بکار رود . وانگاه هیچگونه گواهی از نگارشهای دیرین برای این معنی بدست نمی آید . در باره شمال و جنوب و شرق و غرب لغزشهای فراوان از گویندگان و نویسندگان رویداده . یکی هم این باشد .

۳ - اصل‌ویژه در پهلوی افیژك یا اپیژك است . از اینرو « اویژه» هم می‌توان گفت .

٤ — تسو یا تسوك یا تسوج بمعنی یك بهر ازبیست و چهار بهرروز

معروف بوده در فرهنگها نیز نوشته اند ولی «ستو» را نمی‌دانم .

***

پرسش:

۱ - از چه هنگام ایران بعضویت انجمن جهانیان پذیرفته شده‌است ؟

۲ - مخارج نمایندگی ایران در انجمن جهانیان سالی چقدر است ؟

۳ - (قدغن) که در نگارشات اداری زیاد بکار میرود چه‌لغتی‌ست ؟

اهواز ج - ص

پاسخ .

۱ - آنچه دانسته ایم ایران در دهم ژانویه ۱۹۲۰ بعضویت انجمن جهانیان پذیرفته شده که برابر است با نوزدهم دیماه ۱۲۹۸ شمسی

۲ - پاسخ پرسش‌دوم را ما نمیدانیم اگر خوانندگان میدانند بنگارند.

۳ - قدغن فارسی‌است و چنانچه در فرهنگها می‌نویسند اصل‌معنی آن تاکید بوده ولی کنون بجای دستور و نهی و اینمعنی‌ها بکار می‌رود .

***

پرسش .

در دنباله کافنامه در شماره ٤ مهنامه پیمان در معنی دای - دایمرج را - دایمرك ترجمه فرموده با آنکه از اصل عبارت‌تازی چنان بر می‌آید که‌باید دایمرغ ترجمه شود - آیا مرك بجای مرغ بکار بردنش درست است ؟

ملایر هدایی

پاسخ .

در زبانهای دیرین ایران از جمله در پهلوی «غ» نبوده و بیشترغین های امروزه در آنجا و او یا گاف می‌باشد . از اینجهت یك نزدیکی میانه غین و گاف همیشه درباره من پدیدار است و اینست چه بسا این‌دوحرف‌را باهم در می‌آمیزم ولی باید خستوباشم که دایمرغ درست‌تر است .

کسروی



پرسش .

۱ - شاعر ایرانی که اشعار ذیل را سروده مقصودش از باده و معشوقه چه بوده است مریدانش می‌را(می‌وحدت وحق) ومعشوقه را(خدا) توجیه میکنند آیا نظرشما در این باب چه میباشد غیر از معنی ظاهری آنها توجیهات دیگری سراغ دارید :

گویند بهشت وحور عین خواهد بود وانجا می ناب و انگبین خواهد بود
گر ما می معشوقه گزیدیم چه باك چون عاقبت كار همین خواهد بود

درجائی دیگر گوید .

قرآن که بهین کلام خوانند اورا که گاه نه بر دوام خوانند او را
در خط پیاله آیتی روشن هست کاندر همه جا مدام خوانند او را

پاسخ . **دزفول شاه‌رکن**

ما بارها در این زمینه گفتگو کرده ایم . نخست باید دانست تاویل و توجیه یا بگفته فارسی گزارش راهی از خرد ندارد . آن چیستان (لغز) است که یکی می گوید و دیگران بگزارش می پردازند . سخن جای این بازیها نیست . مالمسال در شماره‌یکم گفتار درازی در زمینه گزارش‌نوشته و بسیار بجا کرده ایم که آن را بیماری خوانده ایم . اینگونه بیماریها و نادانیها که در قرنهای زبونی و بدبختی دامنگیر ایرانیان شده امروز باید از میان برخیزد .

از هر سخنی باید معنای اشکارآن را گرفت و هرگز نبایدپذیرفت که معنی‌های دیگری ازو در آورده شود .

دوم : در این شعر جای‌هیچگونه گزارش نیست و مقصود شاعربخوبی پیداست که بنام باده‌خواری بر بهشت و دوزخ ریشخند می کند و باده گساری را بر قران خوانی می گزیند . این گونه شعرها از زمان مغول بازمانده . در آن دوره که سیاست مغول خواستار بود ایرانیان در غرقاب باده‌خواری وبیعاری و رندی فرو رفته یادی از بدبختی و گرفتاری خود نکنند وسری

بکینه خواهی بلندنمایند یکی ازکارهایی که کرده‌اند اینکه بجهودان وترسایان دستور دهند میخانه های فراوان در شهر های ایران برپا نمایند و در آنجا چنك و چغانه راه انداخته بیماران را گرد خود فرا آورند و بدستیاری آنان آنگونه بداموزیهای خانه برانداز را میان مردم پراکنده گردانند . اینست کوتاه داستان . وگرنه کسی اگر میخواری می کند دیگر چه جای تاختن بدین وآیین است ؟! چه‌جای نبرد نمودن باخدا و پیغمبرانست ؟! اگردیده باشید همین کسان خرد و غیرت و آدمی‌و همه چیز را بباد ریشخند گرفته اند . باز همین کسان جبربگری را باآب و تاب میان مردم رواج داده اند . این کارها جزبسود سیاست مغول نبوده .

سوم . امروز دراین دوره فیروزمندی ماراهیچگونه نیازی باین گونه سخنان یاوه باز نمانده و جز زیان سودی از آنها نخواهیم برداشت و باید بکوشیم و همه را ازمیان برداریم . زمان ما دیگراست وزمان مغول و تیمور دیگر .

***

در پاسخ آقای فولاوند

درشماره پنجم سه‌پرسشی را ازنستوان دوم آقای‌فولادوند آوردیم که روی سخن را با آقای گشتاسبی داشت . پس از دو هفته پاسخی از آقای گشتاسبی‌از خرم آباد رسید و افسوس داریم که ما در چاپ آن‌دیر کرده‌ایم :

۱ — کلمه فولاد (وند) و مانند های آن (سالاروند . حاجی وند . میسوند ، عیسوند ، بیرانوند ، حسنوند ، چغاوند ، دریگوند و و و و و دیگر اینگونه قبائل و طوایف ایران) جز نام و نشان برای شناختن هرتیره ازآن عشایر نیستو کلمهٔ (وند) کلمه تعریف و تشخیص است که نه تنها بفولاد بلکه بسالار و عیسی‌و حاجی و حسن و دیگر نامها افزوده میشود پس میتوان باور نمود که کلمهٔ وند مانند یاء نسبت و در معنی نزدیك بان می باشد چیزی که هست یاء بیشتر در جایگاه و نشیمن بکار رفته وند بیشتر درتیره ونژاد می‌آید مثلا می گوئیم : عزیز الله فولاد وند مرزبانی .

بنا بر این (فولاد وند) از مصدری اشتقاق پیدا نکرده و نمیکند و اگر هم از چیزی زائیده شده یا میشود مرا دست رس بمستندات درستی که این زمینه را روشن گرداند نیست .

۲ — نخست چون از مراد پیمان دور و سپس پرسش ابتدا بساکن است (در اینجا) نیازی بپاسخ نمی‌بیند .

۳ — چون بیشتر عشایر ایران از زمانهای گذشته تا کنون بدون هیچ تاریخ و تذکره در سراسر ایران پراکنده اند نشان دادن جایگاه زیست تن بتن این نژاد دشوار است . با اینهمه میتوان گفت گروه انبوه آنان از نزدیکی الیگودرز بسرحد لرستان (ایل پاپی) حدود (شرقی و غربی) و از جاپاق بسوی دزفول (حدود شمالی و جنوبی) بطور جمع تفریق زیست و نشیمن دارند و دیگر آنکه اگر سران نخستین دودمان را جوئید بتذکره آنان کاوش و هرگاه سران کنونی را پرسش دارید بسیارند

خرم‌آباد — یدالله گشتاسبی

پیمان : چنانکه آقای گشتاسبی نوشته‌اند « وند » یکی از پسوندهاست که معنای نسبت را میرساند .

چیزیکه هست‌درنام های آبادی کمتر دیده‌میشود : دماوندنهاوند سجاوند قهاوند و مانند اینها . ولی در نامهای ایلها فراوانست . چنانکه مثالها آورده شده . اما ریشه کلمه و معنای نخستین آن در این باره آگاهی درستی در دست نیست و هرچه که گفته شود جز از روی گمان و پندار نخواهد بود که بهتر است گفته نشود . لیکن‌ما این‌را میدانیم که « وندن » در پارسی بمعنی « نهادن » بکار میرفته چنانکه در نیمزبان شوشتری هنوز هم بکار میرود اگر این پسوند از آن ریشه باشد معنایش همان خواهد بود که کلمه « نهاد » دارد . بعبارت دیگر بمعنی تبار و نژاد خواهد بود . ولی میتوان پنداشت که « وند » کلمه جداگانه باشد . بویژه در نامهای آبادیها که این گمان بیشتر میرود .

زلزلهٔ مهیب و خرابیهای زیاد در تبریز

خبر تلگرافی تبریز را که حاکی از حدوث زلزله بود شرح دادیم اینك وقایع مفصل آن بتوسط پست رسیده که ذیلا طبع میشود شب سه‌شنبه ۱۳ مرداد ۱۳۱۵ هشت ساعت و سی و پنج دقیقه بعد از ظهر با یکغوبر هولناکی که گویا چندین توپ را یکمرتبه آتش زدند زمین لرزهٔ دهشتناکی در تبریز بعمل آمد که اگر از نقطه نظر تخریبات در درجه دوم و سوم واقع شده باشد از جهت صدا و دهشت و طولانی بودن که زمین مانند آب جوش دو زیر یا ثانیه‌های زیاد در غلیان و جریان بود از لرزه‌هائی است که از پنجاه شصت سال‌نظایر آن در این شهر که از کانونهای معروف حرکات‌الارض شمرده میشود شنیده نشده است .

زلزله و موقع وضمایم آن

درحینی که زن‌ومرد بزرك و کوچك تبریز مانندنوار متحرك‌ازپیاده‌رو های شهر بخصوص خیابان پهلوی با یك خیال فارغ رو بسوی‌باغها وهوتل‌ها وسینماهادر امتدادبود یکمرتبه‌صدای‌مهیبی‌استماع‌متعاقب‌آن زمین‌مانند سیماب بنای‌لرزش گذارده عمارات‌بزرك دوسه‌طبقه بدین‌طرف وبدان طرف‌متمایل شرافه‌ها ونماهای عمارات شروع بریختن نمودهٔ سیمهای چراغ اینجا و آنجا پاره شده امواج‌قتال برق بالا سر مردم سرگرم لمعان و چشمك زدن گردیده چراغها یکمرتبه خاموش‌هزاران زن و مرد از عمارات و بالاخانه‌ها و مغازه‌ها و سینماها (غالبا با سرو دست شکسته) با یك وضعیت صرع‌آمیز بوسط خیابانها ریخته هایهوی مردم فریاد بچه‌ها صدای درشکه‌ها و اتومبیل ها که زخمیها و زن‌و بچه های وحشت گرفته را باینطرف و آنطرف فرار میدادند در یك طرفة‌العین غوغای غریبی را در انظار متوطنین تبریز مجسم ساخت .

زلزله و اضطراب مردم فرار به بیرون شهر

پس‌از آنکه زلزله آرام وقلبها تایك‌درجه‌از طپش افتاد مردم برای اینکه ببینند خانه و اقوامشان در چه حالی‌هستند مانند سیل بسوی محلات و خانهای

خود سرازیر شده بعد از اینکه دیدند اغلب خانها شکست برداشته و قابل‌سکونت نمیباشد و آنگهی معلوم نیست زلزله دنباله دارد یا خیر دومرتبه به خیابانها و میدان های شهر هجوم آورده هرچه در شهر موجود بود از قبیل درشکه دوچرخه اتومبیل اتوبوس تا اواخر شب مشغول حرکت دادن مردم بباغات خارج شهر گردیده اشخاصیکه دسترس بوسایل نقلیه نداشته و یامایل رفتن بیرون شهر نبودند در سطح میدان ها و خیابانها دسته دسته شب را بصبح رسانده وعده زیادی هم در باغ دلگشا پناه برده و در آنجا شب را بصبح آوردند .

زلزله تبریز و دنباله آن

بعد از زلزله شدید فوق تا کنون یکدفعه‌صبح‌سه شنبه‌ویکدفعه‌سه بعد از ظهر چهارشنبه و یکدفعه شب‌پنج شنبه زلزله بعمل آمده ولی‌هر سه مرتبه‌خفیف بوده وموجب خرابی تازه نگردیده .

زلزله و دوام وحشت عمومی

بطوریکه فوقا اشاره شد نظر باینکه زلزله هنوز دنباله داشته واسباب اطمینان فراهم‌نیست اشخاصیکه به‌بیرونهای‌شهر انتقال یافته اند شبهارا کماکان در بیرون شهر و یا میدانها وسطح خیابانها گذرانده عمارات اطراف خیابان پهلوی (بالخاصه) شبها خالی از سکنه است .

زلزله تبریز و عجایب آن

زلزله تبریز آن شدت و دهشت را که محله‌جات بازار و خیابان و راسته کوچه و نوبر و مقصودیه و لیل‌آباد و اهراب و سایر محلات مرکزی شهر بخصوص اطراف خیابان پهلوی داشته در محله های مارالان و سرخاب و ششگلان و حکم آوار و سایر محلات دوردست نداشته و عجیب‌تر از همه اینکه هر خرابی‌و شکست و ریزش که حاصل شده در عمارات محکم و ساختمانهای گچ و آجری بوده درخانهای چینهٔ وخشت خامی (چه کهنه‌ساخت چه تازه ساخت) چندان بلکه هیچگونه تخریباتی بوجود نیامده است ! .

زلزله و میزان خسارات و تخریبات

چون هیچیك از محله‌های معمور و خانه های آباد شهر از تخریبات

زلزله (کم یا زیاد) سالم نمانده بنا بعقیده اشخاص مطلع خسارات امسال بمراتب بیشتر از خسارات سیل هشتم مرداد ۱۳۱۰ میباشد .

زلزله تبریز و ولایات دیگر آذربایجان

بموجب اطلاعی که از ولایات رسیده غیر از ارسباران که حرکت خفیفی در آنجا احساس شده در سایر ولایت آذربایجان شرقی و غربی‌اثری از زلزله تبریز احساس نگردیده است .

زلزله و تعطیل

از جمله عماراتیکه‌در نتیجه خرابی مدهش زلزله محتاج تعمیرات‌اساسی بوده و قابل سکونت نیست عمارت مسکونی‌اداره ثبت میباشد که اداره‌مزبور را مجبور به‌تعطیل نموده وهکذا اغلب از گنبد های بازار نیز شکست های بزرك برداشته که ماموربن شهرداری مشغول معاینه و تخریب آنها میباشند .

زلزله وتلفات جانی

زلزله شب ۳ شنبه علی‌التحقیق تلفات جانی نیز وارد آورده ولی‌هنوز شماره صحیح آن در دست نیست چیزیکه محقق است سیم‌های پاره شده چراغ نیز در تلفات فوق دستی داشته است که بعدا اطلاع‌خواهیم‌داد .

پیمان : این گفتار از روزنامه کوشش برداشته شده . اینکه درپایان گفتار یاد گزند های جانی می کند سپس دانسته شد چنین گزندیکه در خور یاد کردن باشد رخ نداده .

ما دوباره بهمشهریان خود یادآوری می کنیم ازاین پیش آمد دلشکسته نشوند وبسستی نگرایند . شهر تاریخی تبریز ازاین آسیب ها فراوان دیده وهرزمان رونق و آبادیش بیش از پیش گردیده . کنونهم آبادی را از سر گیرند و خانهای کهن شکسته را برانداخته خانهای استوار نو ن بسازند .

تبریز همیشه از کانونهای زمین‌لرز بشمار می‌رود باید خانها را چنان ساخت که از زمین‌لرز کمتر آسیب یابد .

تبریز برای ایران دز استواری است خدایش پایدار دارد . دوباره می گوییم : نباید از این پیش‌آمد دلشکسته گردید وبسستی گرایید .

نامهای تاریخی

در باره بدست آمدن این نامه‌ها در شماره ششم از آقای محمداحمد پرسیده بودیم اینك نامه ایشان رسیده چنین می‌نگارند :

یکی از دوستان اروپایی که سالها در ایران بوده و از شرقشناسان بشمار می‌رود (و چون شاید نخواهد نامش را ببرم اینست بهمین اندازه بسنده می کنم) و کنون را در اروپا بنگارش کتابی در باره صابیان (ستاره پرستان) پرداخته این دوست آن نامه ها را از گنجینه‌ای در روم پیدا کرده و پیکره (فوتوگراف) آنها را برداشته که نسخه‌هایی نیز در ماه مه ۱۹۳۵ برای‌من فرستاد و چنین خواستار بود که بترجمه‌های انگلیسی آنها دقت و سرکشی نمایم و چون نامه‌هارا دارای ارج تاریخی دیدم اینست رونویس آنها را نزد شما فرستادم . این شگفت که در فهرست گنجینه این هارا بنام « نامه‌هایی از امپراتوران ترکیا بزبان ترکی » یاد کرده‌بوده. آن دوست اروپایی می نویسد : از نوشته های اروپایی بر می‌آید که این نامه‌هارا در کیسه‌ها یا درجهای زرین دلربا می فرستاده اند ولی آن درجها از میان رفته و می‌توان گفت در همان زمانها کسانی آنهارا بنام یادگاری گرفته و برای خود نگاه داشته اند .

نسخه مهر هارا که آقای محمد احمد در نامه خود یاد کرده اند مهر شاه عباس تاریخ ۹۹۹ را داشته . اما مهر شاه سلیمان بدو گونه و یکی‌دارای تاریخ ۱۰۷۸ و دیگری دارای تاریخ ۱۰۹۱ بوده .

خود نامه ها نیز برخی تاریخ دارد ولی برخی دارای تاریخ نیست‌و ناگفته پیداست که تاریخ مهر را تاریخ نامه‌ها نمی‌توان گرفت . ولی کسانیکه جستجو درباره این نامه ها نمایند می‌توانند ازروی قرینه تاریخ آن‌هارا نیز پیدا کنند . هرچه هست این گونه نوشته ها درتاریخ سودمند است ومیتوان از روی آنها بسیار چیز هارا فهمید . درزمان صفویان نخستین بار بود که رابطه میانه ایران و دولتهای اروپا عنوان روشنی پیدا نمود و این نامها خود یادگار آن رابطه می‌باشد .

***

۲ - نامه شاه‌عباس که در ۱۰۲۴ قمری نوشته‌شده

الملک‌لله

فرمان همیون شد آنکه‌چون پادریان عظام کرام عمدتی‌الزهاد المسیحیة پادری جوان وپادری رد پمتور از جانب فرنـگستان بخدمت نواب همایون اعلی آمده درین دیار بودند ودرینولا عزتماب بیگزاده اعظم دونبرو برنت شیرلی‌را برسم رسالت وایلچیگری بجانب‌فرنـگستان و خدمت سلاطین رفیع‌الشان فرنك فرستادیم مقرر فرمودیم که پادری اعظم پادری جوان رفیق‌خود پادری‌رد میتو(؟)را بجهت اعتماد همراه بیگزاده مذکور نماید که‌باتفاق بخدمت حضرات پادشاهان فرنك رفته از جانب نواب همایون‌ما ابلاغ رسالت نمایند وخود دراین صوب‌بوده درخدمت اشرف‌بوده باشد ومشارالیه حسب‌الامراعلی‌پادری‌ردمیتوررا همراه بیگزاده مذکور کرده روانه نمود وپادری جوان‌را مادراینجا نـگاه داشته ایم می باید که پادری مزبور هرجا و هر ولایت از قلمرو همایون مـا وارد گردد حکام کرام و داروغـگان و مردم آن ولایت مقدم اورا گرامی داشته کمال عزت و حرمت بتقدیم رسانند ودر باب قدغن جائی ازفرموده تخلف نورزند ودرعهده دانسته‌تقصیر نمایند(؟). تحریرا فی‌شهر رمضان المبارك سنهٔ ۱۰۲۴

***

۳ — نامه شاه سلیمان (تاریخ مهر ۱۰۷۸)

جلالاللسلطنة والجلالة والحشمة والشوكة والشهامة والفضيلة والافاضة والعز والامتنان كلمنس پاپای دهم

مکاتیب محبت اسالیب عالیحضرت معلی منزلت والا مرتبت فلاطون

فطنت ارسطو فطرت دانش پژوه صاحب شکوه سلطنت و جلالتماب حشمت و ابهت قباب شوکت و نصفت انتساب فضایل و کمالات اکتساب جامع نشأتین فضل و اقبال حاوی حالتین مجد و کمال عارج مدارج فضیلت و جلالت صاعد معارج شهامت و بسالت خسرو بلندافسر عالیمقام پادشاه صاحب کلاه عظیم الاحترام رافع رایت دولت و کامکاری جالس سریر شوکت و نامداری مخدوم اعاظم السلاطین العیسویة متبوع افاخم الخواقین المسیحیة در بهترین وقتی که باری باری تعالی شاه المتعال و نیروی عظمت واقبال عدیم الزوال ابواب کامیابی و کامرانی بررخسار آمال وامانی گشاده و اسباب مسرت وشادمانی از هرجهت مهیا وآماده بود مصحوب زبدة الاشباه والامثال فریچیك وسکیب سبب ازدیاد دوستی وارتباط وباعث تزاید حبور و انبساط گردید اشعاری که درباب سفارش و مطالب پادری ازاریا وپادری انتونیا و سایر همکیشان آنوالاشان و نصاری سکنه ولایت آذربایجان مرقوم خامهٔ موالات شده بود چنانچه اقتضاء رای ملك آرا و رضای آن زینت بخش مسند عزت و اعتلا بود مقرر فرمودیم که بیکلربیکیان عظام و امرا و وزرا و حکام ممالکت آذربایجان در بارهٔ ایشان بعمل آورند واحدی بخلاف حکم و حساب مزاحمت بحال ایشان نرسانیده درهر باب امداد واعانت انجماعت بتقدیم رسانند آنوالا جاه همواره این شیوهٔ پسندیده را مرعی داشته اعلام حقایق حالات واظهار مقاصد ومهمات که درینصوب صواب داشته باشند محرك سلسلهٔ دوستی و موالات و فاتح ابواب مودت و مصافات میبوده باشند که همت علیای پادشاهانه بحصول آن مصروف و معطوف گردد ایام سلطنت و جلالت و فضیلت و اقبال بماناد .

گزارش شرق و غرب

۱ شورش اسپانیا یا نبرد فاشیزم و کمونیزم - کشتار و خون ریزی‌های سختی که از اوایل مردادماه بین سلطنت خواهان وجمهوری خواهان آغاز شده تا امروز دامنهٔ آن کشیده و هردو طرف باسختی تمام برای فیروزی و گرفتن زمام حکومت میکوشند اخباری که همه روزه از میدانهای جنك اسپانیا میرسد بیشتر دست خورده و نادرست میباشند چه هریك از این دو دسته خبر هارا بسود خود و بزیان طرف انتشار میدهند با همه این از رویهم رفته اخبار واصله میتوان بچگونگی اوضاع جنك پی برده فیروزی و شکست هر یك از این دو دسته را تشخیص داد .

حکومت مادرید (هوا خواهان جمهوریت) به بخش مهمی از شرق و قسمتی از شمال غربی کشور اسپانیا حکمرانی مینماید و تا امروزبا کمال دلیری و استقامت در برابر هجوم شورشیان ایستادگی بخرج میدهند اگر چه نیروی جمهوری خواهان مرورا عقب نشینی کرده و دائره حکمرانی آنها رفته رفته کوچکترمیشود ودر نقاط شمال ایرون وسن سباستین و در جنوب باداجوز را پس از جنك های سخت و خونین از دست داده اند با همه این هنوز نمیتوان گفت آخر کار چه شود و این جنك خانگی چه روزی بپایان خواهد رسید . فتح دوبندر ایرون و سن‌سباستین برای شورشیان اهمیت‌زیادی دارد زیرا شورشیان با فتح این دو نقطه بدریا دست یافته برای تهیه مهمات جنگی و رسانیدن آذوقه دست تنگی نخواهند داشت

پس از فتح سن‌سباستین شورشیان راه خود را بسمت بیلبائو (واقع در شمال غربی مادرید) باز کرده و خط ارتباط دولتیان را با خاك فرانسه قطع نمودند یعنی کمك‌های مهمی که از سرحد فرانسه برای‌جمهوری خواهان میرسید دیگر قطع گردید شورشیان پس از این فیروزی کار مهمی که پیش دارند و باید با عجله تمام انجام دهند همانا رسانیدن کمك به محاصره شدگان الکازارا است که با نهایت رشادت تا امروز مقاومت نموده

و تمایم دولتیان نگردیده اند و اگر شورشیان باین یك کار هم موفق شوند والکازارا ازمحاصره در آورند سقوط مادرید حتمی و عنقریب پرچم زرد وسرخ سلطنت طلبان در کاخ سلطنتی اسپانیا باهتزاز خواهد آمد و از همین نقطه نظر است که حکومت مادرید پیش پیش خطر را درك نموده و چنانچه در خبر گذاری چندروز قبل دیده شد میخواهند پای تخت را از مادرید بجای دیگری انتقال دهند .

علاوه از کشتار های بی رحمانه که طرفین در میدانهای جنك از همدیگر میکنند همه روزه صد ها اشخاص به اتهام سلطنت طلبی یا با بهانهٔ جمهوری خواهی گرفتار و تیر باران میشوند بدون تردید این جنك داخلی اسپانیا از حیث زیادی کشتگان بی مانند بوده و تاریخ انقلاب هیچ‌یك از کشور ها نظیر آنرا نشان نمیدهد نیروی جمهوری خواهان هر نقطه را که از دست میدهند اغلب سکنه آنرا کشته بناهارا ویران و آتش زده و تل خاکستری را تحویل مینمایند و عمده سبب این توحش و بی رحمی همانا عکس العمل فشار هائی است که تا چندی قبل از ناحیه روحانیون (کشیشان) و اشراف کشور به تودهٔ مردم وارد آمده و آنها را مانع بودند که از مواهب خداوندی برادرانه و بطور تساوی استفاده نمایند در عین‌حال تبلیغات خارجی نیز بی‌تاثیر نمیباشد دسته بنام سوسیالیست و کمونیست از حکومت مادرید پشتیبانی کرده و با الفاظ فریبنده تودهٔ عوام را اغوامیکنند و دستهٔ دیگر بعنوان طرفداری از فاشیزم دامن زن آتش افروخته میباشند کار بجائی رسیده است که در مادرید بچه های ۱۰ ساله را مسلح و به میدان جنك میفرستند و در شهر بارسلون درب تیمار خانه (دارالمجانین) را باز و بدست دیوانگان تفنك داده اند برای اینکه خوانندگان گرامی پیمان از مرام و آمال هر یك از این دو دسته آگاه شود و تا اندازه ز مقصود این دوفرقه مختلف مستحضر شوند خلاصه‌بیانات ژنرال فرانکو یکی از روسای سلطنت‌طلبان و نطق کامپانیس یکی از روسای جمهوری خواهان را ذیلا مینگاریم .

بیانات ژنرال فرانکو رئیس دسته شورشیان

ما افتخار میکنیم که اولین ملتی بودیم که دفاع از موجودیت تمدن غرب کردیم تمدن مغرب زمین امروز سخت مورد تهدید قرار گرفته ومابرای دفاع از آن بر خاستیم .

ما میتوانستیم در اولین وهله نهضت و قیام خود مادرید را متصرف و خاتمه بعمر حکومت آن بدهیم ولیکن این کار در صورتی انجام پذیر بود که حکومت مارکسست هرج و مرج را در ولایات و ایالات بشدت حکمفرما نمی ساخت در حقیقت حکومت مادرید مصدر هرج و مرج درولایات و ایالات شده و زنجیر از دست و پای دستجاتی که افراد آن را مجرمین و دزدان تشکیل داده اند برداشته و آنهارا درعملیات خودشان آزاد گذاشت

جنبش ما جنبش بر ضد کمونیزم است و هدف مطلوب ما اعاده قدرت حکومت مرکزی و نظم عمومی و استقرار آرامش و صلح و آشتی بین ابناء میهن و تعاون و اشتراك مساعی با آنها است .

توسعه دائره عملیات کمونیستها در سراسر اسپانیا و مقصود آنها از فعالیتی که ابراز میداشتند یعنی تهدید ملت به قتل و سرنگون ساختن تشکیلات و موسسات و منابع ثروت کشور و از بین بردن عادات و رسوم باستانی بود اینها باعث گردید یکمرتبه خشم ارتش اسپانیا را بر انگیخته و اورا ناگزیر از چنین قیام مفتخرانه نماید دامن همت برای نجات میهن خود از هرج و مرج بر کمر زنند و در این راه جان بکف فداکاری کنند ما اروپای غربی را نیز از این خطر بواسطه قیام خود نجات داده ایم ما بافریقا و امریکا هم از این نقطه نظر مینگریم که آنها را از چنین خطر شومی آزاد سازیم زیرا بانهضت خود شالوده اقتدار نوینی را ریخته وشوکت و جبروت کمونیستهارا درهم میشکنیم .

ژنرال فرانکو در طی اظهارات خویش توجه رو به حکومت مادرید و سیاست او در مراکش نموده و در این باب چنین گفت پایمال کردن قانون اساسی کشور و منهدم ساختن کاخ سلطنت اسپانیا بدست عناصر سوسیالیست و جمهوری طلب که هردو - قانون اساسی وکاخ سلطنت اسپانیا - مصدر

زندگانی و حیات آرام دامن اسپانیا بود و تیشه بریشه آن زدن درظرف پنج سال متوالی کشور اسپانیا را به وضع اسف آور امروز دچار نموده و این روش میهن مرا بوضع حزن انگیز و هولناکی انداخته که فداکاری امروز را در راه آن ایجاب میکند .

نطق یکی از روسای جمهوری خواهان

رئیس دولت کاتالونی هنگام دفیله نیرویی که عازم جنگ بود واز مقابل کاخ حکومت میگذشت درجواب سلام فرمانده نیرو دست خودرا بلند نموده وبسربازان خطاب کرده و گفت : رفقاییکه بسمت جبهه میروید من بشما از طرف دولت کاتالونی سلام میگویم و از شما خواهشمندم از طرف من تمام کسانی‌را که غیورانه در میدان جنگ اراکون (یکی از ایالات شمالغربی اسپانیا)میجنگند در آغوش گیرید ما در ساعتی زیست میکنیم که کاتالونی و اسپانی جدیدی بنا میکنیم و عدالت اجتماعی بیشتری تولید خواهیم کرد سپس کامپانیس سفارش کردنظم و ترتیب راکه شرط مظفریت است نگاهدارند و اظهارداشت شایسته است کسانیکه بدون ضبط نفس و یا بی نظمی عمل کرده و جریان صحیح انقلاب را دچار اختلال میکنند مانند اشخاص مقصر با آنها رفتار خواهیم کرد ما بمردمان عمل و مردان مرتب و کار دان احتیاج داریم کسانی که نه از دسته اول و نه از دسته دوم هستند بهتر اینست دور شوند و دست ما را برای اقدام باز بگذارند هر قطره خونی که در راه آزادی‌و عدالت ریخته میشود خرمنی برای روزهای بهتر تهیه مینماید .

هنوز دولت ها موفق به تشکیل کمیته بی‌طرفی نشده‌اند دولت فرانسه که‌جدا طرفدار حکومت‌مادرید بوده ودراوایل شورش اسپانیابه یاری جمهوری خواهان قیام و بفرستادن‌مهمات جنگی به دولت مادرید شروع نموده و برای طلاهای بانک اسپانیا کیسه دوخته بود تا ناگهان با نیروی فاشیزم ایتالیا و و آلمان و باطنا انگلیس مواجه گردیده و در سر دو راهی گیر کردفورا بفکر چاره‌جوئی افتاده و محض اینکه‌طرفداران فاشیزم را از کمك‌بشورشیان باز دارد پیشنهاد تشکیل کمیته بنام کمیته بی طرفی نمود که دولت های

فروشنده ابزار جنگی به کمیته نام برده نماینده فرستاده و تعهد نمایند که تا خـاتمه شورش اسپانیا بهیچ یك از طرفین ابزار جنگی نفروشند اگر چه ظاهرا جمعی از دولت های اروپا پیشنهاد فرانسه را پذیرفته اند ولی تا بامروز تشکیل کمیته مزبور عملی نشده و هنوز در اطراف آن مشغـول گفتگو و نشست و بر خاست میباشند و ای بسا که جنك داخلی اسپانیا خاتمه یافته و کار یکسره بشود ولی پرگرام کمیته بیطرفی در حال تدوین بوده و گفتگو در زمینه آن خاتمه نهپذیرد!

۲ نطق هر هتلر صدراعظم آلمان - هتلر رئیس دولت آلمان بامداد روز ۱۸ شهریور در نورامبرك نطق مفصل و بسیار مهمی کرده و دو چیز را که هر یك از آنها اهمیت شایانی دارد در نطق خودتصریح و بدون پرده پوشی بیان‌نمود آن‌دوچیز یکی در خواست مستعمرات ودیگری کینه توزی نسبت بمرام بلشویك بود البته خوانندگان پیمان عین نطق قائد آلمان را در روزنامه ها خوانده و هر کس از مضمون آن آگاه گردیده است ما فقط دو جمله بر جسته آنرا که کاملا با مرام پیمان موافق بوده و نگارنده پیمان چندین سال پیش از هیتلر همین عقیده را اظهار کرده و تا امروز هم جدا تعقیب میکند ذیلا مینویسیم

هتلر در موضوع تربیت معنوی آلمان پس از یك رشته بیانات آتشین تاریخ اواخر قرن نوزدهم را خاطر نشان ساخته و گفت - هر لحظه تاریخ پیغمبرانی با بعرصه وجود گذارده اند **سعادتمند مللی که پیغمبران آنها از ادبا نیستند و از سیاستمدارانند!**

همچنین در موضوع تربیت ملی سخنان سودمند زیادی گفته‌و عقیده خود را در باره بانوان اظهار داشت که‌ما آن‌را ازآژانس می‌آوریم:

برلن ۲۲ شهریور هتلر در انجمن نورمبرك باشاره به دستجات ارتشی بانوان شوروی اظهار داشت‌ما تصمیم گرفته‌ایم بهیچ وجه دستجات نارنجك‌انداز زن یا تیرانداز ویا دستجات نظیر آن از بانوان نداشته باشیم سپس افزود **سود بانوان که بتوانند بخوبی ازعهده تربیت وپرورش‌فرزندان**

خود بر آیند بمراتب ازسود یک‌زن دانشمند که‌در دانشگاهها مشغول است برای جامعه زیادتر خواهدبود زنان آلمانی بنده‌نیستند وچیزی‌را که‌دیگران مانند قیدی بدان مینگرند (منع مداخله بامور سیاسی) ازطرف آنها (یعنی زنان آلمان) بمنزله سعادت و خوشبختی تلقی میشود .

انجمن نورمبرك و گفته های قائد آلمان وسایر سر دسته های‌نازی باعث نگرانی دول اروپا بویژه فرانسه گردیده است اگر چه لئون بلوم‌رئیس دولت فرانسه نیز نطق متقابلهٔ نموده و جواب هائی به اظهارات هتلر داده است ولی آنچه مسلم‌است همانا موقع شناسی و کاردانی رئیس دولت‌آلمان میباشد که تا امروز آنچه گفته عمل کرده و قدمی که بر داشته باز پس نرفته است .

۳ - قرار داد مصر وانگلستان یااستقلال کامل مصریان

ملیون مصر که ازجنك جهانی باین طرف با کمال‌جدیت درراه استقلال مصر جانفشانی‌ها میکردند وما خلاصه تاریخچه آنرا درشماره‌اول سال‌سوم پیمان نگاشته و از نظر خوانندگان پیمان گذرانده‌یم بالاخره از گرفتار بهائیکه دولت انگلیس در جنك ایتالی و حبشه پیدا کرده بود مصری ها از موقع استفاده کرده بمقام مطالبه حق خود بر آمدند این دفعه بوعده های بریتانیا چندان ترتیب اثر نداده حریف را برای تسویه حساب دعوت نمودند تا اینکه هیئتی بریاست مصطفی نحاس پاشا زعیم حزب وفد تعیین و به دولت انگلیس معرفی گردید که در باره عقد قرار داد جدید و شناختن استقلال کامل مصر با دولت بریتانیا داخل گفت و گوشوند از طرف دولت انگلیس نیز هیئتی تحت‌ریاست سرمایلزلامپسون کمیسر عالی انگلیس در قاهره تعیین شده و بلافاصله گفتگو در کاخ زعفران قاهره شروع گردید این دفعه چون طرفین با حسن نیت و علاقمندی به حل مسائل مختلف‌فیه‌دور هم گرد آمده بودند رؤس مسائل بقرار شرح ذیل طرح و تصویب گردید .

۱ تخلیه اراضی مصر از نیروی انگلیس

۲ — شناختن حق حاکمیت مصر درسودان

۳ — الغاء کاپیتولاسیون

در ضمن مقاصد نام برده البته مسائل دیگری نیز که در درجه دوم اهمیت بوده اند از قبیل بی نیازی از مستشاران انگلیس و عضویت مصر در جامعه ملل و غیره مطرح مذاکره و با جزئی جرح و تعدیل بتصویب رسیدند پس از حصول موافقت با دولت بریتانیا هیئت نمایندگی مصر بر حسب دعوتی که از طرف حکومت بریتانیا دریافت نموده بودند بلندن عزیمت و در آنجا قراردادنهائی بین دولتین مصر و انگلیس بامضا رسید و در روز امضای آن در قاهره جشن مفصلی گرفته شد ما از صمیم قلب برادران مصری خود را در این موفقیت که نصیب آنها شده است تبریك میگوئیم .

٤ مسافرت فرمانده کل اسپانیا بفرانسه - یکی از گزارش‌های مهم ماه گذشته مسافرت ژنرال ادوارد ریدزسیمکلی فرمانده کل ارتش لهستان بفرانسه است که در تاریخ ۸ شهریور وارد خاك فرانسه شده و با احترامات زیادی پیشواز و رهسپار پاریس گردید چند روزی که ژنرال نام برده در خاك فرانسه اقامت داشت زمامداران فرانسه پذیرائی های گرمی از مشارالیه نموده و نطق های بسیار دوستانه بین ایشان و رجال فرانسه رد و بدل گردید

هر گاه بگذشته مراجعه نموده و از عواملی که باعث استقلال این دولت جوان شده رسیدگی نمائیم یاوری های گران بهای فرانسه را در پیشا پیش رسایل مذکور مشاهده خواهیم کرد چه در موقعی دولت تازه تاسیس یافته لهستان مورد هجوم نا گهانی نیروی لجام گسیخته روسیه کمونیست شده بود در آن روز های پر خطر اسلحه فراوان افسران کار آزموده و کمك های پولی فرانسه بود که بداد لهستانی ها رسید و موجبات شکست دولت شوروی را فراهم و لهستانی‌ها فیروزی یافته و دشمن را از خاك دورساختند عهد نامه مودت و دوستی ۱۹۲۳ بین فرانسه ولهستان منعقد و با این وسیله فرانسوی هـا سد محکمی بین روسیه شوروی و مارکسسیت های آلمان ایجاد کردند این مودت و دوستی تا انتخاب مارشال هندبورك بریاست جمهور آلمان بر قرار و رخنه در ارکان آن راه نیافته بود پس از انهدام کاخ مارکسسیت ها در آلمان و آمدن حزب نازی بروی کار لهستان خود را

تا اندازه بی نیاز از دوستی فرانسه دیده و در مقابل اقتدار و توسعه نفوذ دولت روسیه شوروی بناچار دست اتفاق و یگانگی بطرف آلمانها دراز نمودند اگر چه مسئله دالان دانتزیك کم و بیش باعث شکراب بین لهستان و آلمان میشد ولی درمقابل خطر بلشویك مسئله دانتزیك قابل اهمیت نه بوده و گاه و بیگاه اختلافات حاصله در بین سیاسمتداران هر دو بطورخصوصی حل و تسویه میگردید ولی اخیرا تسلیحات سریع و خطرناك آلمان و پشت پا زدن نازی به تعهدات خود دولت فرانسه را نگران و به تکاپو انداخته بدوا ژنرال گاملن رئیس کل ستاد ارتش فرانسه به لهستان رفته و ازفرماندهان درجه اول لهستان دیدن کرد سپس وسایل بازدید فرمانده کل ارتش لهستان را فراهم ساخته و بدین وسیله رشته دوستی سابق را به جنبش آوردند مطابق اخباری که از خبرگذاری پارس و از روز نامههای خارجه بدست میاید دولت فرانسه دوباره بدولت لهستان وعده داده است که ابزار های جنگی و کمك های مهم مالی بدهد تا دولت مذکور ارتش خود را از هر باره تجهیز و آماده نماید در عین حال نباید فراموش کنیم که لهستانی ها هر قدر هم از طرف فرانسه استمالت شده و رضائیت خاطر آنها جلب شود بازنسبت بروسیه شوروی دل پر و کینه مخصوص تاریخی دارند که باین زودی ها فراموش نخواهند ساخت چنانچه یکی از سیاسمتداران فرانسه در یکی از روز نامه های مهم پاریس مینویسد - ابزار جنگی و کمك های مالی که از طرف فرانسه بدولت لهستان میشود باید خیلی با احتیاط و در تحت شرایط مخصوصی داده شود که مبادا ابزار های مذکور روزی برعلیه فرانسه بکار برده شود !

ر ــــ ساطانیه

در خواست

آقای ج - ض

نامه‌های پیاپی شما رسید برای پاره‌ای از آنها باید بخودتان پاسخ نوشت بهتر است نام و نشان روشنی نزد ما بفرستید و ما آنرا پوشیده نگه میداریم

دفتر پیمان

پاسخ

مردی از دزفول که هوادار فلسفه و ادبیات است (ولی از نگارشهایش پیداست که بفلسفه نزدیک نرفته و تنها از دور بنام آن دلباخته) بنام هواداری از آنها دو نامه بدفتر پیمان فرستاده و چنین می پندارد هر گفتار یاوه و بی ارجی که رسید ما باید آنرا در پیمان چاپ کنیم اینست در نگارش دوم خود ایراد می گیرد که با همه وعده که داده ایم چرا گفتار های اورا که در پاسخ پیمان می نگارد چاپ نکرده ایم . این بیچاره نمیداند که سخن یاوه و ناسزا نه در خور چاپ کردن است و نه نیازمند پاسخ و این چند سطر را برای آن می نگاریم که بیهوده بخود رنج ندهد و دیگر از این نگارش ها نفرستد این را هم بداند که ما اورا می‌شناسیم و آن نامهای دروغی که بروی خود میگذارد ما را فریب نخواهد داد . اگر فراموش نکرده چندی پیش که در تهران با دارنده پیمان دیدار کرد ما بیمغزی اورا دانسته درخور گفتگو و پاسخش نشمردیم کنون هم همان گمان را در باره اش داریم .

پوزش

چون بهنگامیکه چاپ پیمان بپایان می‌رسید آقای کسروی سفر آذربایجان نمودند که تایکهفته باز گردند از اینجهت بخش این شماره چند روزی تاخیر پیدا کرد . ما این تاخیر را در باره شماره گذشته پیش بینی کرده بودیم و اینك بهر این شماره گردید و بهرحال از خواستاران پوزش میخواهیم .

دفتر پیمان

خواهش

دربخش تاریخ این شماره از صفحه ۲۴۹ تاصفحه ۲۵٦ در رقم های بالای صفحه ها در رقم اخری بجای (۲) رقم (٤) گزارده شده از خوانندگان خواهشمندیم هر یك غلطهای نسخه خود را تصحیح کنند زیرا این بخش که جداگانه جلد خواهد شد چه بسا مایه اشتباه بشود .